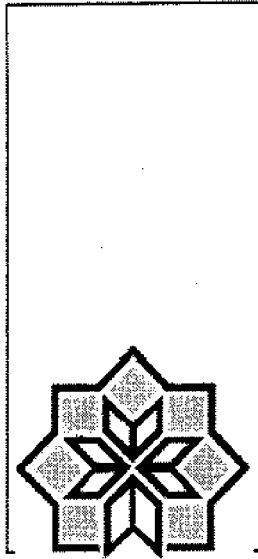

نعمانی و مصادر الفیبه

سید محمد جواد شبیری *

تاریخ دریافت: ۸۵/۱۱/۱۵

تاریخ تأیید: ۸۵/۱۲/۵

* . مدرس حوزه.



اشاره

در ادامه شرح حال خاندان ابو عبدالله نعمانی، معرفی نوه دختری وی، وزیر مغربی را پی می‌گیریم. در این قسمت، پس از بیان ارتباط سید مرتضی با وزیر، درباره تاریخ تألیف کتاب *المقنع فی الغیبة* (از منابع اصلی مبحث غیبت) سخن گفته، پاره‌ای اطلاعات پراکنده را درباره وزیر می‌آوریم. سپس اندیشه‌های تفسیری وی را به تفصیل نقل کرده، در سایه آن‌ها به بازکاوی روش تفسیری وی می‌پردازیم. پس از آن، درباره فرزند وی، ابویحیی عبدالحمید بن الحسین و اشعار وی سخن گفته، با یادی از وابستگان وزیر، بحث خاندان ابو عبدالله نعمانی را به پایان می‌رسانیم.

وزیر مغربی و سید مرتضی

نام وزیر مغربی در آغاز دو رساله سید مرتضی علم الهدی دیده می‌شود: رساله *مسألة فی الولاية من قبل السلطان*^۱ و رساله *المقنع فی الغیبة*. در آغاز رساله الولاية من قبل السلطان می‌خوانیم:

جرى فی مجلس الوزير السيد الأجل ابى القاسم الحسين بن على المغربي^۲ - ادام الله سلطانه - فی جمادى الآخرة سنة خمس عشرة و اربعمائة كلام فی الولاية من قبل الظلمة و كيفية القول فی حسنها و

قبحها، فاقتضى ذلك املاء مسألة وجيزة يطلع بها على ما يحتاج اليه
فى هذا الباب...

بعيد نيست دغدغه مذهبی وزير مغربی (که در این زمان، وزير مشرف الدوله بويهی بوده است) خود سبب طرح این مسأله و نگارش این رساله شده باشد. وزير مغربی، وجود با اعتقاد به مذهب حق - که لازمه آن، نامشروع دانستن خلافت خلفا و امرای جور است - مسؤولیت‌هایی همچون وزارت و کتابت از سوی آنها را پذیرفته است. دغدغه جدی شیعیانی که به این مناصب می‌اندیشیدند و گاه، آن را عهده‌دار می‌شدند، دانستن حکم شرعی تصدی این امور بوده است؛ لذا وزير مغربی، از سید مرتضی پاسخ این مسأله را جویا شده است. سید هم در این رساله، محدوده جواز و حرمت پذیرش ولایت از سوی سلاطین جور را روشن ساخته است.

به طور خلاصه، دیدگاه سید مرتضی در این رساله این است که اگر انگیزه تصدی این گونه امور، اقامه حق و دفع باطل و امر به معروف و نهی از منکر باشد، این کار، جایز، بلکه واجب است؛ به ویژه، اگر اکراه و اجبار هم در کار باشد؛ به گونه‌ای که اگر ولایت از سوی ظالم را نپذیرد، جانش در مخاطره بیفتد.

چنین انگیزه‌هایی، سبب پذیرش این کارها از سوی صالحان و عالمان بوده است. در واقع، این افراد، در ظاهر از سوی ظالمان منصوب شده‌اند؛ ولی در باطن، از سوی ائمه حق این کار را عهده‌دار شده‌اند؛ چون با اجازه آنها و با رعایت شروط آن به این کار دست یازیده‌اند. البته این گونه والیان، نباید در مسؤولیت خود، به انجام کارهای ناروا اقدام ورزند؛ به ویژه قتل نفس که با اجبار نیز مجاز نمی‌شود. اگر والیان، با انگیزه صحیح، مسؤولیت پذیرفته باشند، مردم هم حق ندارند با آنها منازعه کنند.

سید مرتضی، در ادامه به بحث‌های جانبی در این زمینه پرداخته، چگونگی تشخیص انگیزه درست از انگیزه نادرست را برای خود والیان و دیگر مردم بیان کرده است.

وزیر مغربی و رساله المقنع فی الغیبه

رساله دیگر سید مرتضی که در آن به نام وزیر اشاره شده، رساله المقنع فی الغیبه است. در آغاز این رساله آمده است:

جری فی مجلس الوزير السید - اطال الله فی العز الدائم بقائه و کبت حساده و اعدائه - کلام فی غیبه الإمام الممت باطرافه، لان الحال لم یقتض الاستقصاء و الاستیفاء و دعانی ذلك الی إملاء کلام و جیز فیها یطلع به علی سرّ هذه المسألة و یحسم مادة الشبهة المعترضة فیها و ان کنت قد اودعت الكتاب الشافی فی الامامة و کتابی فی تنزیه الأنبیاء و الائمة علیهم السلام من الکلام فی الغیبه ما فیہ کفایة...^۲

ظاهراً مراد از وزیر در این عبارت، وزیر مغربی است. همان گونه علامه طهرانی در کتاب شریف ذریعه یاد آورد شده است،^۴ بعید نیست این رساله، پس از رساله پیشین نگاشته شده باشد. شیوه دعا کردن سید مرتضی برای وزیر مغربی، از نوعی ناپایداری عزت وی به سبب حسادت و عداوت برخی مردم، حکایت می‌کند. مقایسه این دعا با دعای رساله اول، تفاوت موقعیت سیاسی وزیر مغربی را در زمان نگارش دو رساله می‌رساند. برای روشن تر شدن این موضوع، مناسب است نگاهی گذرا به زندگی پرفراز و نشیب وزیر مغربی بیندازیم:

در قسمت پیشین مقاله، به نقل از وزیر مغربی، آغاز حیات خاندان وی و چگونگی انتقال آن‌ها به مصر و اقتدار یافتن آن‌ها را در این سرزمین گزارش کردیم. زندگی این خاندان در مصر، سرانجامی دردناک داشت. حاکم عبیدی، در ذی القعدة سال ۴۰۰ ق بر ایشان خشم گرفت و پدر و عمو و دو برادر وزیر مغربی را کشت. حاکم در جست‌وجوی خود وزیر هم برآمد؛ ولی وی با لطائف الحیل، از چنگ وی گریخت و به امیر رمله، ابن الجراح حسان بن حسن، پناهنده شد. وی در صدد انتقام از حاکم مصر برآمد و امیر رمله را برضد خلیفه مصر تحریک نموده، او را تشویق کرد با امیر مکه، ابوالفتوح حسن بن جعفر، بیعت کند.

وزیر مغربی به مکه رفته و امیر مکه را با خود به رمله آورد. حاکم که از این داستان بیمناک شده بود، با بذل اموال هنگفت، ابن الجراح را به سوی خود

کشید؛ لذا وی از ابوالفتوح روگردان شد. ابوالفتوح به مکه رفت و وزیر مغربی به عراق گریخت. وزیر مغربی، در عراق نزد فخرالملک در واسط رفت. فخرالملک او را احترام داشت و سوء ظن خلیفه عباسی را درباره وی برطرف ساخت. وزیر مغربی، پس از قتل فخرالملک به بغداد بازگشت. سپس به موصل رفته، کتابت و وزارت امیر قرواش را بر عهده گرفت.^۵

ابن اثیر در کتاب کامل در حوادث سال ۴۱۱ ق اشاره می کند که در این سال، قرواش بن مقلد وزیر خود ابوالقاسم مغربی را به بند کشید. وزیر مغربی او را فریفت و با وعده اموالی که در کوفه و بغداد داشت، از دست وی گریخت.^۶

وی در حوادث سال ۴۱۴ ق آورده است که در ماه رمضان این سال، مشرف الدوله، وزیر خود، مؤید الملک رُحَجی را به زندان انداخت و پس از وی، ابوالقاسم حسین بن علی بن حسین مغربی را به وزارت منصوب کرد.^۷

ابن عدیم، از تاریخ صابی نیز همین تاریخ را برای وزارت او نقل کرده است؛^۸ ولی به نقل از منابع دیگر، تاریخ وزارت او را در بغداد، ماه رمضان ۴۱۵ ق گزارش کرده است^۹ که ظاهراً اشتباه می باشد؛ زیرا سید مرتضی، در آغاز رساله الولایه من قبل السلطان، به حضور خود در مجلس «الوزیر السید الاجل ابی القاسم الحسین بن علی المغربی ادام الله سلطانه» در جمادی الآخرة سال ۴۱۵ ق اشاره می کند که ظاهر آن، وزارت وزیر مغربی در این تاریخ می باشد.^{۱۰}

ابن اثیر در حوادث سال ۴۱۵ ق، به اختلافات بین اثیر خادم و وزیر مغربی از یک سو و بین ترکان از سوی دیگر اشاره کرده که سرانجام، ابوالقاسم مغربی به نزد قرواش می گریزد.^{۱۱}

ابن اثیر می افزاید که وزارت وزیر مغربی، ده ماه و پنج روز بوده است؛ بنابراین، با توجه به آغاز وزارت وی در ماه رمضان سال ۴۱۴ ق، وزارت وی در رجب (یا شاید در شعبان) سال ۴۱۵ ق پایان یافته است. به نظر می رسد رساله المقنع فی الغیبه، در اواخر دوران وزارت وی و در هنگام تزلزل موقعیت سیاسی وی نگارش یافته است. به دنبال فتنه ای که بین علویان و عباسیان در کوفه رخ می دهد،^{۱۲} به دستور قادر خلیفه عباسی، امیر قرواش، ابوالقاسم مغربی را تبعید می کند.^{۱۳} وی به دیار

بکر رفته، وزارت امیر آن دیار احمد بن مروان را عهده دار شد، تا در روز یازدهم ماه رمضان سال ۴۱۸ ق در سن ۴۸ سالگی در میافارقین، درگذشت،^{۱۴} جنازه وی را بنابر وصیت او به کوفه بردند و در جوار تربت حضرت امیر علیه السلام به خاک سپردند.

مدح وزیر مغربی توسط سید مرتضی

سید مرتضی، در ادامه سخن خود در آغاز رساله *المقنع*، عباراتی در مقام مدح وزیر مغربی آورده که جالب توجه است. وی مهمترین کارها را «عرض الجواهر علی منتقدها و المعانی علی السریع الی ادراکها، الغائص بثاقب فطنته الی أعماقها»^{۱۵} می داند.

این عبارت اشاره دارد که وزیر مغربی، بسان جواهر شناس، سخنان درست را از نادرست جدا می سازد و به سرعت معانی را دریافته، با استعداد درخشان خود، تا ژرفای آن‌ها نفوذ می کند.

در ادامه سخن می خوانیم:

و أرى من سبق هذه الحضرة العالیة - ادام الله ایامها - الی أبکار المعانی و استخراجها من غوامضها و تصفيتها من شوائبها و ترتیبها فی أماكنها، ما ینتج الأفكار العقیمة و ینذکی القلوب البلیدة و ...

در این عبارت، به توانایی وزیر مغربی در نوآوری و استخراج نکات تازه و بازشناسی سره از ناسره و تنظیم صحیح مطالب اشاره شده است. دقت در آثار وزیر مغربی، به روشنی بر این ویژگی دلالت دارد. ما پس از این، در ارزیابی آرای تفسیری وی بر دیدگاه‌های ابتکاری او تأکیدی مجدد خواهیم کرد.

سید مرتضی، در ادامه، مجلس وزیر را به بازاری که در آن، تنها کالاهای گران بها رواج دارد و کالاهای بی ارزش در آن، بی خریدار می ماند، تشبیه می کند و از درگاه خداوند مسألت دارد که این نعمت، پایدار بماند.

رساله *المقنع فی الغیبة*، از منابع مهم و دست اول مبحث غیبت حضرت ولی عصر علیه السلام به شمار می رود. این رساله - که تحلیل کلامی این بحث را با شیوه‌ای ابتکاری دنبال می کند- از منابع اصلی کتاب *الغیبة* شیخ طوسی و *اعلام الوری*، اثر

شیخ طبرسی بوده است؛ همان گونه که مصحح این رساله، در مقدمه آن (ص ۱۲-۱۶) یاد آور شده است.

گفتنی است مرحوم علامه طهرانی در ذیل عنوان «مسألة فی معنی الباء...» اثر سید مرتضی، آورده است که وی، این رساله را پس از آن که در جمادی الاولی سال ۴۱۵ق در مجلس وزیر ابوالقاسم حسین بن علی مغربی، بحثی در این باره طرح شده، به رشته تحریر در آورد.^{۱۶}

تاریخ فوق، همان تاریخی است که در آغاز رساله *الولایة من قبل السلطان* ذکر شده است. در متن چاپ شده، رساله *مسألة فی معنی الباء* از این تاریخ و مجلس وزیر هیچ صحبتی نشده است^{۱۷} و اکنون نمی‌دانیم آیا در آغاز نسخه چاپی رساله، افتادگی وجود دارد،^{۱۸} یا در کلام علامه طهرانی بین دو رساله سید مرتضی خلط شده است.

نام وزیر مغربی در آثار دیگران

در آثار تاریخی و لغوی بسیاری، از وزیر مغربی یاد شده و مطالبی از وی نقل شده است.^{۱۹} علامه طهرانی در کتاب *شریف نریعه* و نیز علامه امین در *اعیان الشیعه*، فراوان به نام وزیر مغربی اشاره کرده‌اند.^{۲۰} ما این جا نیازی به گزارش تفصیلی این نقل‌ها نمی‌بینیم و تنها به نقل چند عبارت کوتاه که به توضیح نیاز داشته، یا اطلاعات ویژه‌ای را درباره وزیر مغربی در بردارد، بسنده می‌کنیم:

۱. در کتاب *بحار الأنوار*، ضمن اجازه کبیره علامه حلی به بنی زهره، طریق وی به مصنفات هروی چنین گزارش شده است:

و من ذلك جميع مصنفات الهروی صاحب الغرینین و روایاته عنی
عن والدی رحمه الله ... عن ابی زکریا الخطیب التبریزی عن ابی
القاسم المقری عن الهروی و بهذا الاسناد جميع مصنفات ابی القاسم
الوزیر المغربی و روایاته.^{۲۱}

در این متن، واژه «المقری»، محرف المغربی است.

۲- یاقوت در معجم الادباء در ترجمه محمد بن جعفر التمیمی، معروف به ابن نجار (متوفای ۴۰۲ق) که از مشایخ نجاشی نیز می‌باشد، از کتاب زیادات فهرست ابن الندیم، اثر وزیر مغربی نقل می‌کند:

ولد سنة احدى عشرة و ثلاثمائة، قال: و كان من مجودی القراء اخذ عن النّقار و غيره، و كان يقرئ لحمزة و الكسائي الغالب في اخذه، و لقي احمد بن يونس و روى قراءة عاصم عنه عن الاعشى عن ابي بكر بن عياش عن عاصم و لقي من المحدثين القدماء ابن الاشناني الكبير و ابن الاشناني القاضي و ابن مروان القطان و اباعبيدة و غيرهم. قال: و كنا سمعنا منه كتاب القراءات و كتاب مختصر في النحو و كتاب الملح و النوادر و كتاب التحف و الطرف و كتاب الملح و المسار و كتاب روضة الاخبار و نزهة الابصار و كتاب تاريخ الكوفة رأيت^{۲۲}.

۳. در شرح حال ابوطالب محمد بن علی بن علی، معروف به ابن الخیمی (۵۴۹ - ۶۴۲ق) از کتابی از وی به اسم الردّة [ردّة علی الوزير المغربي] یاد شده است.^{۲۳} این کتاب در اختیار ما نیست و از محتوای آن اطلاعی نداریم؛ ولی به هر حال، مراد از وزیر مغربی، باید همین شخصیت معروف باشد که درباره وی سخن می‌گوییم.

به جز وی، دو نفر دیگر را نیز یافتیم که به وزیر مغربی معروف بوده‌اند؛ یکی محمد بن الحسین بن عبدالرحیم عمید الدوله ابوسعید المعروف بالوزير المغربي (م ۳۸۸ق)^{۲۴} و دیگری لسان الدین ابن الخطیب محمد بن عبدالله ابو عبدالله السوزیر المغربي (۷۱۳-۷۷۶ق)^{۲۵}، وی از ابن الخیمی متأخر است و قهراً کتاب ابن الخیمی در ردّ وی نیست. شخص نخست نیز به عنوان دانشمند صاحب اندیشه مطرح نیست؛ لذا کتاب ابن الخیمی - که او را امام در لغت و راوی شعر و ادب خوانده‌اند^{۲۶} - علی القاعده باید در ردّ وزیر مغربی معروف باشد که وی نیز از لغت شناسان و برجستگان شعر و ادب بوده است.

۴. مؤلف *تهذیب الکمال* در ترجمه عبدالله بن وهب بن مسلم قرشی فهری ابومحمد مصری فقیه (۱۲۵-۱۹۷ق) در شمار راویان وی، از کسی با عنوان غالب بن الوزير المغربي یاد کرده است.^{۲۷} این شخص کیست و چه ارتباطی با وزیر مغربی مورد بحث ما دارد و روایت وی از عبدالله بن وهب در کجا و به چه شکل است و آیا در عنوان فوق تحریفی رخ نداده است؟ سؤالاتی است که اکنون، پاسخ آنها را نمی‌دانیم.

۵. دکتر احسان عباس در کتاب *الوزير المغربي اشعار وی را از میان کتاب‌ها گرد آورده است*. در کتاب *تفسیر کشف الاسرار*، دو بیت شعر آمده که در این کتاب نقل نشده است، عبارت *تفسیر کشف الاسرار* چنین است:

انشد بعضهم لابی القاسم المغربي:

خلقت من التراب فصرت شخصاً بصيراً بالسؤال و بالجواب

وعدت الى التراب فصرت فيهي كانك ما برحت من التراب^{۲۸}

عنوان «ابوالقاسم مغربی» را می‌توان بر اشخاصی اطلاق کرد؛ همچون:

ابوالقاسم مغربی (استاد حاکم حسکانی)، منصور بن خلف بن حمود صوفی مغربی مالکی (م ۴۱۵ق)^{۲۹}؛

عبدالخالق بن شبلون مغربی مالکی (م ۳۹۱ق)^{۳۰}؛

عبدالخالق بن عبدالوارث مغربی سیوری (م ۴۶۰ق)^{۳۱}؛

ابوالقاسم مغربی (استاد ابن عساکر)^{۳۲}، عبدالملک بن عبدالله بن داود (م ۵۲۷ق)^{۳۳}؛

ابوالقاسم بن الحکم المغربي^{۳۴}.

این‌ها، هیچ یک شاعر شناخته نشده‌اند؛ ولی دو نفر با این عنوان از شعرا می‌شناسیم؛ یکی وزیر مغربی و دیگری محمد بن هانی اندلسی.^{۳۵} به روشنی معلوم نیست مراد از ابوالقاسم مغربی در عبارت بالا، کدام یک می‌باشد؛ ولی احتمال این که مراد، وزیر مغربی باشد، قوی‌تر به نظر می‌آید.

۶. در کتاب *الوزير المغربي*، اشعاری به نقل از *اعیان الشیعه*، در مدح حضرت

امیر عليه السلام نقل شده^{۳۶} که برخی قطعاً و برخی احتمالاً سروده فرزند وزیر مغربی،

ابویحیی عبدالحمید بن الحسین است، در این باره، پس از این، بیشتر سخن خواهیم گفت.

۷. بیاضی، سه بیت شعر از ابن المغربی نقل کرده است.^{۳۷} این سه بیت، از قطعه مفصلی سروده ابویحیی عبدالحمید بن الحسین فرزند وزیر مغربی است. متن کامل این قطعه، در شرح حال وی خواهد آمد.

همچنین بیاضی، سه بیت شعر دیگر به المغربی نسبت می‌دهد^{۳۸} که محتمل است از خود وزیر مغربی باشد. این که از فرزند وی در مورد اول، به «ابن المغربی» تعبیر شده است، مؤید انتساب این اشعار به خود وزیر مغربی است:

أجاز الشافعی فقال شيئاً و قال ابوحنيفة لا يجوز
فضل الشيب و الشبان منّا و لم تهدى الفتاة و لا العجوز
و لم آمن على الفقهاء حبساً إذا ما قيل للامناء جوزوا

قطعات بازمانده از تفسیر وزیر مغربی

پیش‌تر در یادکرد از آثار وزیر مغربی به نام تفسیر وی اشاره شد و درباره نام این کتاب و اتحاد آن با خصائص علم القرآن بحث شد. تفسیر وزیر مغربی اکنون در دست نیست. در کتاب‌های تراجم هم تنها به نقل یک عبارت از وی اکتفا شده است.^{۳۹}

دکتر احسان عباس که در کتاب *السوزیر المغربی* بازمانده اشعار و آثار وزیر مغربی را گردآوری و منتشر ساخته، از تفسیر وی چیزی نقل نکرده است. تنها در معرفی کوتاهی که از شخصیت تفسیری او نموده، به نقل اندکی از آرای تفسیری وی اکتفاء کرده است؛^{۴۰} لذا چهره تفسیری این دانشمند نامی در پرده خفا مانده است.

ولی با مراجعه به تفسیر تبیان، می‌توان بسیاری از آرای تفسیری وزیر مغربی را به دست آورده، درباره روش وی در تفسیر قرآن سخن گفت.

در این کتاب، در ۵۷ مورد، نام وزیر مغربی و دیدگاه‌های وی آمده است.^{۴۱} در مجمع البیان، اثر علامه طبرسی و تفسیر *روض الجنان* نوشته شیخ ابوالفتح رازی و

متشابه القرآن و مختلفه، اثر مرحوم ابن شهر آشوب و فقه القرآن نوشته قطب الدین راوندی، نام وزیر مغربی بسیار ذکر شده است. با مقایسه این کتاب‌ها با تفسیر تبیان، هیچ نقل تازه‌ای در این کتاب‌ها دیده نمی‌شود. به نظر می‌رسد هیچ‌یک از این مؤلفان، اصل تفسیر وزیر مغربی را در اختیار نداشته، همگی به استناد تفسیر تبیان از وزیر مغربی نقل می‌کنند. به طور کلی، کتاب‌های فوق، در بیشتر موارد، از تفسیر تبیان، اقتباس یا ترجمه کرده‌اند.^{۴۲}

باری ما این‌جا تمام منقولات تفسیری وزیر مغربی را فراهم آورده، به ترتیب سوره‌های قرآن نقل می‌کنیم، تا پژوهشگران، به راحتی بتوانند از دیدگاه‌های این دانشمند بهره‌مند شده، روش تفسیری وی را به دست آورند. ما این‌جا درباره درستی یا نادرستی این آرا سخن نمی‌گوییم و تنها پس از نقل قطعات تفسیر وزیر مغربی، به ذکر چند نکته در شناخت روش کلی تفسیری وی بسنده می‌کنیم:

۱. «الم»^{۴۳}

اختلف العلماء فی معنی اوائل [امثال] هذه السور مثل «الم» و «المص» و «کهیص» و «طه» و «صاد» و «قاف» و «حم» و غیر ذلک علی وجوه... و روی فی اخبارنا ان ذلک من المتشابه الذی لایعلم تأویله الا الله و اختاره الحسین بن علی المغربي و احسن الوجوه التي قبلت قول من قال إنها اسماء للسور...^{۴۴}

۲. «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ»^{۴۵}

نزلت فی ابی جهل و فی خمسة من قومه من قادة الأحزاب، قتلوا یوم بدر فی قول الربیع بن انس و اختاره البلخی و المغربي... و الذی نقوله إنه لا بد أن تكون الآية مخصوصة... و أمّا القطع علی واحد مّا قالوه فلا دلیل علیه و یجب تجویز کل واحد من هذه الأقوال.^{۴۶}

۳. «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»^{۴۷}

قال ابو عبیده: «إذا»^{۴۸} زائدة... قال الزجاج و الرماني: اخطأ ابو عبیده لانّ كلام الله لا یجوز أن یحمل علی اللغو مع امکان حمله علی زیادة فائدة. قال: و معنی «اذ» الوقت و هی اسم کیف یكون لغواً؟ قال و التقدير الوقت والحجة فی «اذ» أن الله

عزوجل ذكر خلق الناس و غيرهم، فكأنه قال: ابتداء خلقك اذ قال ربك للملائكة و قال الفضل: لما امتن الله بخلق السماوات و الارض، ثم قال: و اذ قلنا للملائكة ما قلناه فهو نعمة عليكم و تعظيم لابيكم، و اختار ذلك الحسين بن على المغربي.^{٤٩}

٤. «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»^{٥٠}

معنى هادوا: تابوا... واصل اليهود: الطمأنينة، و يخبر به عن لين السير و منه الهوادة و هي السكون. قال الحسين بن على المغربي: انشدنى ابورعاية السلمى - و هو من افصح بدوى اطاف بنا و اغزرهم رواية :-

صباغتها من مهنة الحى	جياذ المدارى حالك اللون أسودا
اذا نفضته مال طورا بجيدها	و تمثاله طورا باغيدا فودا
كما مال قنوا مطعم هجرية	اذا حركت ريح ذرى النخل هودا

المطعم: النخلة، شبه شعرها بأقناء البسر، هود: تحرك تحريكة لينة، قال زهير:
و لارهقا من عائد متهود و ليس اسم يهود مشتقا من هذا.^{٥١}

٥. «ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِن مِّنَ
الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِن مِّنْهَا لَمَا يَشَقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِن مِّنْهَا لَمَا
يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ»^{٥٢}

قال الحسين بن على المغربي: الحجارة الاولى حجارة الجبال تخرج منها الانهار،
و الثانية حجر موسى الذى ضربه فانفجر منه عيون؛ فلا يكون تكرارا و قوله: «و ان
منها لما يهبط من خشية الله» قال ابو على و المغربى: معناه بخشية الله، كما قال
«يحفظونه من امر الله» أى بامر الله.

قال: و هى حجارة الصواعق و البرد.^{٥٣}

٦. «وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيًّا وَإِن هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ»^{٥٤}

[و قوله] «الآ أمانى» ... وقال الكسائى و الفراء و غيرهما: معناه الآ تلاوة و هو المحكى عن ابى عبيدة. [زائر] على مارواه عنه عبدالملك بن هشام و كان ثقة، و ضَعَفَ هذا الوجه الحسين بن على المغربى و قال: هذا لا يعرف فى اللغة.^{٥٥}

٧. ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انظُرْنَا وَاسْمَعُوا وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴾^{٥٦}

و السبب الذى لأجله وقع النهى عن هذه الكلمة [أى راعنا]، قيل فيه خمسة اقوال:...

و قال ابو جعفر عليه السلام: هذه الكلمة سب بالعبرانية، اليه كانوا يذهبون. قال الحسين بن على المغربى: فبحثتهم عن ذلك فوجدتهم يقولون راع رن. قال: على معنى الفساد و البلاء، و يقولون: «أنا» بتفخيم النون و اشمامها بمعنى، لان مجموع اللفظين و اللفظتين فاسد؛ لأن لما عوتبوا على ذلك قالوا: أنا نقول كما يقول المسلمون فنهى المسلمون عن ذلك.

و لما كان معنى «راعنا» يراد به النظر قال قولوا - عوضها - انظرنا أى انظر الينا، «و اسمعوا» ما يقوله لكم الرسول.^{٥٧}

٨. ﴿ أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ ﴾^{٥٨}

أم على ضريين: متصلة و منفصلة؛ فالمتصلة عديلة الألف و هى مفرقة لما جمعته «أى»، كما أن «أو» مفرقة لما جمعته «أحد»؛ تقول: اضرب أنهم شئت أزيداً أم عمراً أم بكرة، و المنفصلة غير المعادلة لألف الاستفهام قبلها لا يكون الآ بعد كلام، لانها بمعنى بل... و كذلك أم تريدون، كأنه قيل: بل تريدون... قال الفراء: ان شئت قلت قبله استفهام فترده عليه، و هو قوله: «ألم تعلم ان الله على كل شىء قدير»، و قال الرماني: فى هذا بعد ان تكون على المعادلة و لا بد أن يقدر له «ام تعلمون خلاف ذلك». «فتسألون رسولكم كما سئل موسى من قبل» و المعنى أنهم يتخيرون الآيات و يسألون المحالات كما سئل موسى، فقالوا: «اجعل لنا إلهاً كما لهم الهة»، و قالوا

«لن تؤمن لك حتى نرى الله جهرة» وهذا الوجه اختاره البلخي و المغربي.^{۵۹}
 ۹. «وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»^{۶۰}
 قال البلخي: الضمير في «أتمهن» راجع الى الله و هو اختيار الحسين بن علي المغربي.

قال البلخي: الكلمات هي الإمامة على ما قال مجاهد. قال: لان الكلام متصل و لم يفصل بين قوله: «إني جاعلك للناس اماما» و بين ما تقدمه بواو، فأتمهن الله بأن أوجب بها الامامة له بطاعته و اضطلاع، و منع أن ينال العهد الظالمين من ذريته، و أخبره بأن منهم ظالماً فرضى به و أطاعه، و كل ذلك ابتلاء و اختبار.^{۶۱}
 ۱۰. «رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُّسْلِمَةً لَّكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ»^{۶۲}

و النسك في اللغة العبادة ... و قيل ان النسك الغسل، قال الشاعر:

فلا ينبت المرعى سباح عراعر و لو نسكت بالماء ستة اشهر

اي غسلت، ذكره الحسين بن علي المغربي قال و ليس بمعروف.^{۶۳}

۱۱. «حَافِظُوا عَلَيَّ الصَّلَاةِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ»^{۶۴}

و قوله: «و الصلاة الوسطى»... و قال الحسين بن علي المغربي: المعنى فيها صلاة الجماعة، لأن الوسط العدل فلما كانت صلاة الجماعة افضلها خصت بالذكر، و هذا وجه مליح غير أنه لم يذهب اليه احد من المفسرين.^{۶۵}

۱۲. «الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِّنْهُ وَقَضَاءً وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»^{۶۶}

قال ابو مسلم والأزهري: الفحشاء البخل و الفاحش البخيل، قال طرفه:

عقيلة مال الفاحش المتشدّد

و قال الحسين بن علي المغربي: و الذي يقوى قوله ما انشده أبو حيرة الراحل من طي:

قد اخذ المجد كما ارادا ليس بفحاش يضمن الزادا

قال الرمائي: والله ما قالاه بعيد. والفحشاء المعاصي في أغلب الاستعمال و معنى البيت الذى أنشده أن الفاحش هو سبب الرد بسؤاله و ضيفانه و ذلك من البخل لامحالة، قال كعب:

أخى ما أخى لافاحش عند بيته و لا برم عند اللقاء هبوب^{٦٧}

١٣. «يا أيها الذين امنوا اذا تدأيتنم بدين الى أجل مسمى فاكتبوه... فإن لم يكونا رجلين فرجل و امرأتان ممن ترضون من الشهداء أن تضلّ احديهما فتذكر احديهما الأخرى...»^{٦٨}

فإن قيل: فلم قال: «فتذكر إحداهما الأخرى» فكرر لفظ احدهما و لو قال: فتذكرها الاخرى، لقام مقامه مع اختصاره.

قيل: قال الحسين بن على المغربى: «أن تضل احديهما» يعنى إحدى الشهادتين، أى تضيع بالنسيان فتذكر احدى امرأتين الأخرى، لثلا يتكرر لفظ احدهما بلا معنى، و يؤيد ذلك أنه يسمى ناسى الشهادة ضالاً، و يجوز أن يقال: ضلت الشهادة اذا ضاعت، كما قال تعالى: «قالوا ضلوا عنا» أى ضاعوا منا. و يحتمل أن يكون انما كرر لثلا يفصل بين الفعل و الفاعل بالمفعول؛ فإن ذلك مكروه، غير جيد؛ فعلى هذا يكون احدهما الفاعلة و الاخرى المفعول به.^{٦٩}

١٤. «هاأنتم أولاء تحبونهم ولا يحبونكم وتؤمنون بالكتاب كله وإذا لقوكم قالوا آمنا وإذا خلوا عضوا عليكم الأنامل من الغيظ قل موتوا بغيظكم إن الله عليم بذات الصدور»^{٧٠}

قال الحسين بن على المغربى: «أولاء» يعنى به المنافقين، كما تقول ما انت زيدا يحبه^{٧١} و لا يحبك.

و هذا مليح غير أنه يحتاج ان يقدر عامل فى اولاء يفسره قوله: «يحبونهم»^{٧٢} لأنه مشغول لا يعمل فيما قبله كقوله: «و القمر قدرناه» فى من نصبه.^{٧٣}

١٥. «إذ تصعدون ولا تلوون على أحد والرسل يدعوكم فى أخراكم فاتابكم غمًا بغم لكيلا تحزنوا على ما فاتكم ولا ما أصابكم والله خير بما تعملون»^{٧٤}

قيل في معنى قوله: «غَمًّا بَغَمًّا» قولان...

قال الحسين بن علي المغربي: معنى «غَمًّا بَغَمًّا» يعني غَمَّ المشركين بما ظهر من قوة المسلمين على طلبهم على حمراء الأسد فجعل هذا الغمَّ عوضَ غَمِّ المسلمين بما نيل منهم.^{٧٥}

١٦. «فَبِمَا رَحْمَةً مِنَ اللَّهِ لنت لَهُمْ وَكُو كُنتَ فَنظًّا غَلِيظًا الْقَلْبَ لَانْفِضُوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ»^{٧٦}

قوله: «فبما رحمة من الله» معناه فبرحمة، و «ما» زائدة باجماع المفسرين ... قال الحسين بن علي المغربي: عندي ان معنى «ما» أي و تقديره: فبأي رحمة من الله. و هذا ضعيف.^{٧٧}

١٧. «وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَى فَانكحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مِثْنِي وَثَلَاثَ وَرِبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ أَدْنَى أَلَّا تَعْوِلُوا»^{٧٨}

قال الحسين بن علي المغربي: معنى «ما طاب» اي بلغ من النساء كما يقال: طابت الثمرة إذا بلغت، قال: و المراد المنع من تزويج اليتيمة قبل بلوغها، لئلا يجرى عليها الظلم، فإن البالغة تختار لنفسها.^{٧٩}

١٨. «... وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةٌ وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ...»^{٨٠}

اصل الكلاله: الإحاطة... و قال ابو مسلم: اصلها من كل إذا أعياء، فكأنه تناول الميراث من بعد على كلال و أعياء.

و قال الحسين بن علي المغربي: أصله عندي ما تركه الإنسان وراء ظهره مأخوذاً من الكلاله و هي مصدر «الأكل» و هو الظهر، و قال: قرأت على أبي اسامة في كتاب الجيم لأبي عمرو الشيباني يقول العرب: و لاني فلان أكَّه على وزن «أظَّه»

أى: ولأنى ظهره، قال: و هذا الاسم تعرفه العرب و تخبر به عن جملة النسب و
الوراثة، قال عامر بن الطفيل:

و أنى و ان كنت ابن فارس عامر و فى السر منها و الصريح المهذب
فما سودتنى عامر عن كلاله أبى الله ان أسمو بام و لأب

هكذا أنشده الرازى فى كتابه و ينشد عن وراثة.

و قال زياد بن زيد العذرى:

و لم أرت المجد التليد كلاله، و لم يأن منى فترة لعقيب

و الكل: الثقل و يقولون لابن الأخ و من يجرى مجراه ممن يعال على وجه التبرع:

هذا كلى...^{٨١}

١٩. ﴿يَوْمَئِذٍ يَوْمَئِذٍ الَّذِينَ كَفَرُوا وَعَصُوا الرَّسُولَ لَوْ تَسَوَّى بِهِمُ الْأَرْضُ وَلَا يَكْتُمُونَ

اللَّهُ حَدِيثًا﴾^{٨٢}

و قوله: ﴿و لا يكتمون الله حديثاً﴾ لا ينافى قوله: ﴿و الله ربنا ما كنا مشركين﴾ لأنه

قيل فى معنى الآية سبعة أقوال:...

و السادس: قال الحسين بن على المغربى: تمنوا أن يكونوا عدماً، و تم الكلام ثم

استأنف فقال: ﴿و لا يكتمون الله حديثاً﴾ أى: لا تكتمه جوارحهم و ان كتموه هم.^{٨٣}

٢٠. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا الْكِتَابَ آمَنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِّن قَبْلِ أَنْ

نُطَمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَىٰ أَدْبَارِهَا أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ

مَفْعُولًا﴾^{٨٤}

«من قبل ان نطمس وجوها فنردّها على أدبارها» و قيل فى معناه اربعة أقوال: ...

الثالث: قال الفراء - و اختاره البلخى و الحسين بن على المغربى - إن معناه نجعل فى

وجوههم الشعر كوجه القروء.^{٨٥}

٢١. ﴿أَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نَصْلِيهِمْ نَارًا كَلَّمًا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بِدَلَنَاهُمْ

جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾^{٨٦}

قوله «كلّمنا نضجت جلودهم بدلتناهم جلوداً غيرها» قيل فيه ثلاثة أقوال: ... و

الجواب الثاني - اختاره البلخي و الجبائي و الزجاج - ان الله تعالى يجدها بان يردّها الى الحالة التي كانت عليها غير محترقة، كما يقال: جثنتي بغير ذلك الوجه، و كذلك اذا جعل قميصه قباءً، جاز أن يقال: جاء بغير ذلك اللباس، أو غير خاتمه فصاعه خاتماً آخر جاز أن يقال: هذا غير ذلك الخاتم و هذا هو المعتمد عليه.

و الثالث: قال قوم: انّ التبدیل انما هو للسراييل التي ذكرها الله في قوله: «سراييلهم من قطران»، فأما الجلود فلو عذبت ثم أوجدت لكان فيه تفتير عنهم. و هذا بعيد؛ لأنه ترك للظاهر و عدول بالجلود الى السراييل و لانقول: ان الله تعالى يعدم الجلود، بل على ما قلناه يجدها و يطريها بما يفعل فيها من المعاني التي تعود الى حالتها...

و يقوى ما قلناه أن أهل اللغة يقولون: أبدلت الشيء بالشيء اذا أزلت عيناً بعين، كما قال الراجز:

عزل الأمير بالأمير المبدل

و بدلت - بالتشديد - اذا غيّرت هيئته و العين واحدة يقولون: بدلت جبتي قميصاً اذا جعلتها قميصاً ذكره المغربي.^{٨٧}

٢٢. ﴿فَكَيْفَ إِذَا أَصَابْتَهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ ثُمَّ جَاءُوكَ يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا إِحْسَانًا وَتَوْفِيقًا﴾^{٨٨}

قال الحسين بن علي المغربي: الآية نزلت في عبدالله بن أبي و ما أصابه من الذل عند مرجعهم من غزوة «بنى المصطلق» و هي غزوة المريسيع حين نزلت سورة المنافقين. فاضطر الى الخشوع و الاعتذار و ذلك المذكور في تفسير سورة المنافقين او مصيبة الموت لما تضرع إلى رسول الله ﷺ في الإقالة و الاستغفار، و استوهبه ثوبه ليتقى به النار. يقولون: ما اردنا الا احساناً و توفيقاً أي بكلامه بين الفريقين المتنازعين في غزوة بنى المصطلق.

و قوله: «فاعرض عنهم» يأساً منهم، و «عظهم» ايجاباً للحجة عليهم، و «قل لهم في انفسهم قولاً بليغاً» فيه دلالة على فضل البلاغة و حث على اعتمادها.^{٨٩}

٢٣. «وَكُنْ أَصَابِكُمْ فَضْلٌ مِّنَ اللَّهِ لِيَقُولَنَّ كَأَن لَّمْ تَكُن بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا»^{١١}

قال الحسين بن علي المغربي: المعنى ليس يتمنون الكون معهم في الخير و الشر كاهل المودات، و انما يتمنون ذلك عند الغنيمة كالبعداء يذمهم بسوء العهد مع سوء الدين.^{١١}

٢٤. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِّن قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا»^{١٢}

قوله: «كذلك كنتم من قبل» اختلفوا في معناه...

و قال المغربي: معناه: كذلك كنتم اذلاء آحاداً اذا صار الرجل منكم وحده خاف أن يختطف.^{١٣}

٢٥. «... فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَى وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿١٤﴾ دَرَجَاتٍ مِّنْهُ وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا»^{١٤}

فان قيل: كيف قال في اول الآية: «فضل الله المجاهدين باموالهم و انفسهم على القاعدين درجة»، ثم قال في آخرها: «و فضل الله المجاهدين على القاعدين اجراً عظيماً درجات» و هذا ظاهر التناقض.

قلنا: عنه جوابان: ... و الثاني: قال ابو علي الجبائي: اراد بـ «الدرجة» الاولى: علو المنزلة و ارتفاع القدر على وجه المدح لهم؛ كما يقال: فلان اعلى درجة عند الخليفة من فلان، يريدون بذلك أنه أعظم منزلة، و الثاني اراد الدرجات في الجنة التي تتفاضل بها المؤمنون بعضهم على بعض على قدر استحقاقهم و لاتنافى بينهما.

و قال الحسين بن علي المغربي: انما كرر لفظ التفضيل لأن الاول اراد تفضيلهم في الدنيا على القاعدين، و الثاني اراد تفضيلهم في الآخرة بدرجات النعيم.^{١٥}

٢٦. «إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا

مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ﴿٩٥﴾ إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا ﴿٩٦﴾ فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُوًّا غَفُورًا ﴿٩٦﴾

قال المغربي: ذكر «عسى» هاهنا تضييف لأمر غيرهم؛ كما يقول القائل: ليت من اطاع الله سلم فكيف من عصاه. و مثله قول الشاعر:

و لم تر كافر نعمى نجا من سوء ليت نجا الشاكر^{٩٧}

٢٧. «هَأَنْتُمْ هَؤُلَاءِ جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَمَنْ يُجَادِلُ اللَّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ

الْقِيَامَةِ أَمْ مَنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكَيْلًا»^{٩٨}

قال المغربي: «هؤلاء» كناية عن اللصوص الذين يجادل عنهم و هو غير «أنتم» و

لذلك حسن التكرير. و معنى الآية: ها انتم الذين جادلتم^{٩٩}

٢٨. «إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنَاثًا وَإِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا»^{١٠٠}

اختلفوا في تأويل هذه الآية على خمسة اقوال: ... الخامس: قال الحسين بن علي

المغربي: «ألا اناثا»، معناه: ضعافاً عاجزين لا قدرة لهم. يقولون: سيف انيث و ميناة

- بالهاء - و ميناث أى غير قاطع، قال صخر الغي:

فتخبره بأنّ العقل عندي جراز لا افلّ و لا انيث

و أنت في أمره: إذا لان و ضعف و الأنيث: المخنث. قال الكميث:

و شدّبت عنهم شوكة كل قتادة بفارس يخشاها الأنيث المغمّز

قال الأزهري: و الإناث: الموات.^{١٠١}

٢٩. «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا

كُسَالَى يُرَآؤُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿١٠٢﴾ مُذَبِّذِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى

هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا»^{١٠٢}

قال الحسين بن علي المغربي: «مذبذبين» مطرودين من هؤلاء و من هؤلاء من

«الذب» الذي هو الطرد.^{١٠٣}

٣٠. «وَأَتَيْنَا دَاوُودَ زُبُورًا»^{١٠٤}

قرأ حمزة و خلف زُبُوراً بضم الزاي، الباقون بفتحها - حيث وقعت - من ضم الزاي احتمل ذلك وجهين...

قال الحسين بن علي المغربي: «زُبُور» جمع «زُبُور» و مثله «تُخُوم» و «تَخُوم» و «عُدُوب» و «عَذُوب» و قال: و لا يجمع فَعُول - بفتح الفاء - على فَعُول - بضمّ الفاء - إلا هذه الثلاثة فيما عرفنا.

و الزبر: احكام العمل في البئر خاصة، يقال: «بئر مزبورة» اذا كانت مطوية بالحجارة، و يقال: ما لفلان زبر، أي: عقل، و زُبُرُ الحديد: قطعُهُ. واحدها: زُبْرَة، و تقول: زبرت الكتاب أزره، زُبْرًا مثل ذبرته أذبره ذبراً، بالذال المعجمة.^{١٠٥}

٣١. «يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ...»^{١٠٦}

الاستفتاء و الاستقضاء واحد، يقال: قاضيته و فاتيته، قال الشاعر:

تعالوا نفاتيكم أ أعيا و فقعس الى المجد أدنى ام عشيرة حاتم

هكذا أنشده الحسين بن علي المغربي.^{١٠٧}

٣٢. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ إِلَّا مَا يُتْلَى

عَلَيْكُمْ غَيْرَ مُحَلِّي الصَّيْدِ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ»^{١٠٨}

قال الحسين بن علي المغربي: «ألا ما يتلى» معناه: من البحيرة و السائبة و الوصيلة و الحام.

و هذا الذي ذكره سهومنه؛ لان الله تعالى نفى عن نفسه أن يكون جعل البحيرة و السائبة و الوصيلة و الحام، فلا تكون المحرم و استثنى هاهنا ما حرّمه تعالى فلا يليق بذلك.^{١٠٩}

٣٣. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْلُوا شَعَائِرَ اللَّهِ...»^{١١٠}

اختلفوا في معنى شعائر الله على سبعة اقوال... و قال الحسين بن علي المغربي: المعنى لا تحلوا الهدايا المشعرة، و هو قول الزجاج و اختاره البلخي، و اقوى الأقوال قول عطا...^{١١١}

٣٤. «... وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ أَن صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَن تَعْتَدُوا...»^{١١٢}

و قوله: «و لا يجرمنكم»... اختلف اهل اللغة فى تأويلها؛ فقال الأخفش و جماعة من البصريين: لا يحقن لكم... و قال الكسائى و الزجاج: معناه: لا يحملنكم ... و قال الفراء: معناه: لا يكسبنكم شنان قوم. و استشهد الجميع بقول الشاعر:

و لقد طعنت ابا عينية طعنة جرمت فزارة بعدها ان يغضبوا

فمنهم من حمل قوله «جرمت» على ان معناه: حملت، و منهم من حمله على ان معناه: أحقت الطعنة لفزارة الغضب، و منهم من قال: كسبت فزارة أن يغضبوا و قال المغربى: معناه قطعت فزارة، و ليس من هذا فى شىء و سمع الفراء من العرب من يقول: فلان جريمة أهله أى كاسبهم، و خرج يجرمهم أى يكسبهم. و الأقاويل متقاربة المعانى.^{١١٣}

٣٥. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ...»^{١١٤}

قال الحسين بن على المغربى: معنى «إذا قمتم» إذا عزمتم عليها و همتم بها. قال الراجز للرشيد:

ما قاسم دون الفتى ابن امه و قد رضيناها فقم فسمه

فقال: يا أعرابى، ما رضيت أن تدعونا الى عقد الأمر له قعودا حتى امرتنا بالقيام؟

فقال: قيام عزم لا قيام جسم. و قال حريم الهمدانى:

فحدثت نفسى أنها او خيالها أتانا أعشاء حين قمنا لنهجعاً^{١١٥}

أى: حين عزمنا للهجوع.

٣٦. «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً...»^{١١٦}

و قوله «و لو شاء الله لجعلكم امة واحدة» قيل فى معناه أقوال: ... الرابع: قال الحسين بن على المغربى: معناه: لو شاء الله ألا يبعث اليهم نبياً، فيكونون متعبدين بما فى العقل و يكونون أمة واحدة، و أقوى الوجوه أولها.^{١١٧}

٣٧. ﴿ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ ﴾

اقول: اختلفوا فىمن نزلت هذه الآية فيه؛ فروى ابوبكر الرازى فى كتاب أحكام القرآن - على ما حكاه المغربى عنه - و الطبرى و الرمانى و مجاهد و السدى: إنها نزلت فى على حين تصدق بخاتمه و هو راعى. و هو قول ابى جعفر و ابى عبدالله و جميع علماء اهل البيت.^{١١٨}

٣٨. ﴿ وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ... ﴾^{١١٩}

اقول: أخبر الله تعالى فى هذه الآية عن اليهود أنها قالت: إن يدا الله مغلولة... و قال الحسين بن على المغربى: حدثنى بعض اليهود الثقات منهم بمصر: أن طائفة قديمة من اليهود قالت ذلك بهذا اللفظ.^{١٢٠}

٣٩. ﴿ لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَّدْتُمُ الْأَيْمَانَ فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسَاكِينَ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ أَوْ هَلِيكُمُ أَوْ كَسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ... ﴾^{١٢١}

اقول: قرأ «عاقدم» بالألف ابن عامر، و «عقدتم» بلا ألف مع تخفيف القاف حمزة و الكسائى و ابوبكر عن عاصم، و الباقر بالتشديد...

و قال ابو على الفارسى: من شدد احتمل امرين:

احدهما: أن يكون لتكثير الفعل؛ لقوله: «و لكن يؤاخذكم» مخاطباً الكثرة، فهو مثل: «و غلقت الابواب». و الآخر أن يكون «عقد» مثل «ضعف» لا يراد به التكثير، ان «ضاعف» لا يراد به فعل من اثنين.

و قال الحسين بن على المغربى: فى التشديد فائدة، و هو أنه اذا كرر اليمين على محلوف واحد، فإذا حنث لم يلزمه الا كفارة واحدة و فى ذلك خلاف بين الفقهاء و الذى ذكره قوى.^{١٢٢}

٤٠. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعْمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ هَدْيًا بَالِغَ الْكَعْبَةِ أَوْ كَفَّارَةٌ طَعَامُ مَسَاكِينَ أَوْ عَدْلُ ذَلِكَ صِيَامًا لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ...﴾^{١٢٣}

قوله «ليذوق و بال أمره» يعنى عقوبة ما فعله و نكاله و قال المغربى: الوبال من الطعام: الثقيل الذى لا يستمرأ و لا يوافق، و هو قول الازهرى. قال كثير:

فقد أصبح الراضون إذ أنتم بها مشوم البلاد يشتكون وبالها^{١٢٤}

٤١. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾^{١٢٥}

«أنفسكم» نصب على الاغراء، كأنه قال: احفظوا انفسكم أن تزلوا كما زل غيركم، و العرب تغرى بـ «عليك» و «إليك»، و «دونك»، و «عندك» فينصب الأسماء بها و لم يغروا بـ «منك» كما اغروا بـ «إليك»: لأن اليك أحق بالتنبيه بـ «منك» و الإغراء: تنبيه على ما يجب أن يحذر؛ لذلك لم يغروا بـ «فيك» و نحوها من حروف الإضافة و حكى المغربى أنه سمع من يغرى بـ «وراءك» و «قدامك»^{١٢٦}.

٤٢. ﴿... وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾^{١٢٧} يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ﴾^{١٢٧}

فى ما ينتصب به قوله: «يوم» قيل فيه ثلاثة اقوال: احدها أنه انتصب بمحذوف، تقدير: احذروا يوم يجمع الله الرسل. الثانى: اذكروا يوم يجمع الله. الثالث: قال الزجاج: ينتصب بقوله «اتقوا الله»، و قال المغربى: يتعلق بقوله «لا يهدى القوم الفاسقين» إلى الجنة «يوم يجمع الله»^{١٢٨}. و لا يجوز أن ينتصب على الظرف بهذا الفعل؛ لأنهم لم يؤمروا بالتقوى فى ذلك اليوم، لكن انتصب على أنه مفعول به، و «اليوم» لا يتقى و لا يحذر و انما يتقى ما يكون فيه من العقاب و المحاسبة و المناقشة؛ كأنه قال: اتقوا عقاب يوم و حذف المضاف و أقام المضاف إليه مقامه.^{١٢٩}

٤٣. ﴿إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عَبْدَاكَ وَإِنْ تُغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾^{١٣٠}

و قوله «فأنك انت العزيز الحكيم» معناه: أنك القادر الذي لا يعاتب و أنت حكيم في جميع أفعالك فيما تفعله بعبادك.

و قيل: معناه أنك أنت «القدير» الذي لا يفوتك مذنب و لا يمتنع من سطوتك مجرم، «الحكيم» فلا تضع العقاب و العفو إلا موضعهما و لو قال: الغفور الرحيم، كان فيه معنى الدعاء لهم و التذكير برحمته، على أن العذاب و العفو قديكونان غير صواب و لاحكمة، فالاطلاق لا يدلّ على الحكمة و الحسن، و الوصف بـ «العزيز الحكيم» يشتمل على العذاب و الرحمة إذا كانا صوابين.

و قال الحسين بن علي المغربي: رأيت علي باب دار بمصر في موضع يقال له «بنيطار بلال» معروف لوحاً قديماً من ساج عليه هذا العشر^{١٣١} و فيه: فإنك أنت الغفور الرحيم و تاريخ الدار سنة سبعين من الهجرة أو نحوها و لعلها باقية إلى اليوم.^{١٣٢}

٤٤. «وَمَا مِنْ ذَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ...»^{١٣٣}

و في قوله: «يطير بجناحيه» أقوال: أحدها أن قوله بجناحيه تأكيد ... و قال قوم: إنما قال ذلك ليدلّ على الفرق بين طيران الطيور بأجنحتها و بين الطيران بالإسراع، تقول: طرت في جناحين إذا أسرعت، قال الشاعر:

فلو أنها تجرى على الأرض أدركت و لكنها تهفو بتمثال طائر

و أنشد سيويه:

فَطَرْتُ بِمُنْصَلِي فِي يَغْمَلَاتِ دوام الأيد تخبطن السريحا

و قال المغربي: أراد أن يفرّق بين الطائر الذي هو الفائز الفالج في القسم، قال مزاحم العقيلي:

و طيرى بمخراق أشمّ كأنه سليل جباد لم ينله الزغاييف [تب] ^{١٣٤}

أى: فوزى و اغنمى. ^{١٣٥}

٤٥. «وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُمْ بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَى

أَجَلٌ مُّسَمًّى ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»^{١٣٦}

«يتوفاكم بالليل» قيل في معناه قولان: ... وقال البلخي - و اختاره الحسين بن علي المغربي :- «يتوفاكم» بمعنى يحصيكم عند منامكم و استقراركم، قال الشاعر:

إن بني الأدرم ليسوا من أحد ليسوا إلى قيس و ليسوا من أسد
و لاتوفاهم قريش في العدد معناه: لا يحصيهم في العدد.^{١٣٧}

٤٦. «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ قَدْ فَضَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ»^{١٣٨}

و ليس في قوله: «أنه خلقها ليهتدوا بها في ظلمات البر و البحر» ما يدل على أنه لم يخلقها لغير ذلك. قال البلخي: بل يشهد أنه خلقها لإمور جليلة عظيمة و من فكر في صغر الصغير منها و كبر الكبير، و اختلاف مواقعها و مجاريها و سيرها و ظهور منافع الشمس و القمر في نشوء الحيوان و النبات علم أن الأمر كذلك، و لو لم يخلقها إلّا للاهتداء لما كان لخلقها صفاراً و كباراً و اختلاف مسيراتها معنى.

قال الحسين بن علي المغربي: هذا من البلخي إشارة منه إلى دلالتها على الإحكام.^{١٣٩}

٤٧. «وَكَذَلِكَ نَصْرَفُ الْآيَاتِ وَلِيَقُولُوا دَرَسْتَ وَلِنُبَيِّنَهُ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ»^{١٤٠}
قال المغربي: «درست» معناه: علمت، كما قال: «و درسوا ما فيه» أي: علموه فعلي هذا يكون «اللام» لام الغرض، كأنه قال: فعلنا ذلك ليقولوا علمت.^{١٤١}

٤٨. «وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوْلَ مَرَّةٍ وَنَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ»^{١٤٢}

و قال الحسين بن علي المغربي: قوله «و نقلب أفئدتهم و أبصارهم» معناه: أنا نحيط علماً بذات الصدور و خائنة الأعين، و هو حشو بين الجملتين^{١٤٣}، أي نختبر قلوبهم فتجد^{١٤٤} باطنها بخلاف الظاهر.^{١٤٥}

٤٩. «يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا ...»^{١٤٦}

و قوله: «منكم» و إن كان خطاباً لجميعهم و الرسل من الإنس خاصة، فإنه يحتمل أن يكون لتغليب أحدهما على الآخر...

و قال الضحّاك: ذلك يدل على أنه تعالى أرسل رسلاً من الجن، و به قال الطبرى، و اختاره البلخى أيضاً و هو الأقوى و قال الجبائى و الحسين بن على المغربى: المعنى «ألم يأتكم» يعنى: معشر المكلفين و المخلوقين «رسل منكم» يعنى من المكلفين.

و هذا إخبار و حكاية عما يقال لهم فى وقت حضورهم فى الآخرة و ليس بخطاب لهم فى دار الدنيا و هم غير حضور فيكون قبيحاً، بل هو حكاية على ما قلناه.^{١٢٧}

٥٠. «وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ...»^{١٢٨}

و قوله «حتى يبلغ أشده» اختلفوا فى حدّ الأشد... و واحد الأشدّ. قيل فيه قولان: أحدهما: «شدّ» مثل «أضّر» جمع «ضرّ» و «أشدّ» جمع «شدّ» و الشدّ: القوّة، و هو استحكام قوّة شبابه و سنه، كما «شدّ النهار»: ارتفاعه.

و حكى الحسين بن على المغربى عن أبى اسامة^{١٢٩}: أن واحده «شدة» مثل نعمة و أنعم. و قال بعض البصريين: «الأشدّ» واحد مثل: «الآنك».^{١٥٠}

٥١. «ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ تَمَامًا عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ وَتَفْصِيلاً لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهَدَىٰ وَرَحْمَةً لِّعَلَّهُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ»^{١٥١}

أقول: قيل فى معنى قوله «ثم آتينا موسى الكتاب» مع أن كتاب موسى قبل القرآن، و «ثم» تقتضى التراخى، قولان:

أحدهما: إن فيه حذفاً، و تقديره: ثم أتى عليكم آتينا موسى الكتاب.

و قال أبو مسلم: عطفه على المنن التى امتن بها على ابراهيم من قوله «و وهبنا له اسحاق» الى قوله «إلى صراط مستقيم»^{١٥٢} واستحسنه المغربى.^{١٥٣}

٥٢. «يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارَىٰ سَوْآتِكُمْ وَرِيشًا وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَلِكَ خَيْرٌ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ»^{١٥٤}

«و لباس التقوى» فيه خمسة اقوال: ... الخامس: قال الرمّانى: هو العمل الذى يقى العقاب و فيه الجمال، مثل جمال الناس من الثياب.

وقال الحسين بن علي المغربي: «لباس التقوى» يعني الذي كان عليكم في الجنة خير لكم، بدلالة قوله: «ذلك» و هي للبعيد.^{١٥٥}

٥٣. «قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ»^{١٥٦}

«و امرهم ان يقيموا وجوههم عند كل مسجد» قيل فيه وجوه: ... و قال الفراء: معناه اذا دخل عليك وقت الصلاة في مسجد، فصل فيه و لاتقل: آتى مسجد قومي و هو اختيار المغربي.^{١٥٧}

٥٤. «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّن شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ...»^{١٥٨}

أما خمس الغنيمة، فإنه يقسم عندنا ستة أقسام: فسهم لله و سهم لرسوله للنبي (و هذان السهمان مع سهم ذي القربى، للقائم مقام النبي ﷺ ينفقها على نفسه و أهل بيته من بنى هاشم) و سهم لليتامى، و سهم للمساكين، و سهم لأبناء سبيلهم من أهل بيت الرسول لا يشركهم فيها باقى الناس؛ لأن الله تعالى عوضهم ذلك عما أباح لفقراء المسلمين و مساكينهم و أبناء سبيلهم من الصدقات؛ إذ كانت الصدقات محرمة على أهل بيت الرسول ﷺ، و هو قول علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب، و محمد بن علي الباقر ابنه عليه السلام رواه الطبرى بإسناده عنهما.

و قال الحسين بن علي المغربي حاكياً عن الصابوني^{١٥٩} من أصحابنا: إن هؤلاء الثلاثة فرق لا يدخلون فى سهم ذي القربى و إن كان عموم اللفظ يقتضيه؛ لأن سهامهم مفردة و هو الظاهر من المذهب.^{١٦٠}

٥٥. «قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ»^{١٦١}

انما قيل «عن يد» ليفارق حال الغضب على إقرار احد... و قال الحسين بن علي المغربي: معناه عن قهر، و هو قول الزجاج.^{١٦٢}

۵۶. «يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُنِمْ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»^{۱۶۳}

أخبر الله تعالى عن هؤلاء الكفار من اليهود والنصارى أنهم «يريدون أن يطفئوا نور الله بأفواههم» و «الإطفاء»، إذهاب نور النار، ثم استعمل في اذهاب كل نور، و «نور الله» القرآن و الإسلام في قول المفسرين: السدى و الحسن. و قال الجبائي: «نور الله» الدلالة و البرهان؛ لأنه يهتدى بها. و واحد الأفواه «فم» في الاستعمال، و أصله «فوه» فحذفت «الهاء» و أبدلت من «الواو» «ميم»؛ لأنه حرف صحيح من مخرج الواو مشاكل لها.

و لما سمى الله تعالى الحجج و البراهين نوراً سمى معارضتهم له إطفاء، و أضاف ذلك الى الأفواه؛ لأن الإطفاء يكون بالأفواه و هو النفخ و هذا من عجيب البيان، مع ما فيه من تضعيف شأنهم و تصغيف كيدهم؛ لأن النفخ يؤثر في الأنوار الضعيفة دون الأقباس العظيمة، ذكره الحسين بن علي المغربي.^{۱۶۴}

۵۷. «وَلَوْ يَعْجَلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتَعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ لَقُضِيَ إِلَيْهِمْ أَجْلُهُمْ فَنَذَرُ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ»^{۱۶۵}

و قوله «لقضى إليهم أجلهم» قيل: إن معناه لأميتوا كأنه قيل: لقطع أجلهم و فرغ منه. قال ابو ذؤيب:

و عليهما مسرودتان قضاها داود أو صنع السوابغ تبع

و قال الحسين بن علي المغربي: معناه ردّ قطع أجلهم إليهم لكون السبب فيه دعاؤهم.^{۱۶۶}

سیری در اندیشه های تفسیری وزیر مغربی

با مطالعه مطالب تفسیری فوق، نکاتی چند درباره روش تفسیری وی روشن می شود که در ادامه بدان اشاره می کنیم:

۱. وزیر مغربی، از روحیه ابتکار و پرهیز از تقلید، برخوردار است. وی، گاه نظرانی ارائه داده که پیش از او اصلاً مطرح نبوده است. مثلاً وی در مورد یازدهم «الصلاة

الوسطی» را به نماز جماعت تفسیر می‌کند. این دیدگاه، در نگاه نخست، غریب به نظر می‌آید؛ ولی با توضیح وی، غرابت آن، برطرف شده و می‌تواند تفسیری قابل توجه، باشد. وی می‌گوید: وسط، به معنای عدل است و در واقع، «صلاة وسطی» به معنای نماز برترین می‌باشد؛ لذا می‌توان آن را به نماز جماعت تفسیر کرد.

صرف نظر از درستی و نادرستی این تفسیر، به هر حال، این دیدگاه جالب توجه است؛ همان گونه که شیخ طوسی به ملیح بودن آن اشاره کرده و البته می‌افزاید: کسی این نظر را اختیار نکرده است، که گویا نوعی اعتراض به آن می‌باشد. دیگر دیدگاه‌های ابتکاری وی نیز کم نیست.^{۱۶۷}

۲. شیخ طوسی، غالباً تنها به نقل کلام وزیر مغربی بسنده کرده، به تأیید یا تضعیف آن نمی‌پردازد. تنها در برخی موارد، با اشاره به ملیح بودن کلام،^{۱۶۸} گاه آن را پذیرفته^{۱۶۹} و گاه آن را ضعیف یا سهو دانسته است.^{۱۷۰} در پاره‌ای موارد هم با پذیرش نظر دیگری، به نادرستی قول وزیر مغربی اشاره کرده است.^{۱۷۱}

۳. ما در این مقاله، در صدد بررسی درستی دیدگاه‌های وزیر مغربی نیستیم. تنها اشاره می‌کنیم که برخی از اندیشه‌های ابتکاری وی درست به نظر نمی‌آید. برای نمونه به توضیح مورد هفدهم می‌پردازیم:

مفسران، فعل «طاب» را در این آیه، به معنای حلال بودن گرفته‌اند. وزیر مغربی، این فعل را به معنای بلوغ دانسته، با اشاره به کاربرد «طابت الثمرة» در هنگام رسیدن میوه، می‌افزاید: این آیه در مقام نهی از تزویج دختران یتیم قبل از بلوغ است. بدین ترتیب، ارتباط فعل شرط «إِنْ خَفْتُمْ أَلَّا تَقْسُطُوا فِي الْيَتَامَى» با جزاء «فَانكحُوا مَا طاب لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ» نیز آشکار می‌گردد.

این تفسیر، با وجود ظرافت آن، درست به نظر نمی‌آید. بین شاهی که وزیر مغربی آورده و این آیه، فرقی است که بدان توجه نشده است. فعل «طاب»، بدون حرف جر، می‌تواند به معنای بلوغ باشد، همچون شاهد فوق؛ ولی مفهوم بالغ شدن، با واژه «لکم» تناسبی ندارد و تعدی این فعل به وسیله این حرف جر، نیازمند تکلفی بسیار است؛ لذا تفسیر فوق در آیه بعید است.

۴. وزیر مغربی در تفسیر آیات، به اشعار شاعران، بسیار استناد کرده است.^{۱۷۲} گاه با توجه به آیه دیگر، به تفسیر آیه می‌پردازد.^{۱۷۳} دقت‌های وی در واژه‌ها و اجتهاد لغوی وی برای فهم کلمات، جالب توجه است.^{۱۷۴} وی معانی دوردست لغوی را نیز از نظر دور نمی‌دارد.^{۱۷۵}

برای روشن ساختن دیدگاه خود، از مثال‌های عرفی هم یاری می‌جوید.^{۱۷۶} شعر ابورعایه سلمی - شاعری که به گفته وزیر مغربی، از فصیح‌ترین بادیه‌نشینانی است که نزد وی آمده‌اند - مستند دیگر بحث تفسیری وی است.^{۱۷۷} وزیر مغربی، برای به دست آوردن معانی آیات، از یهودیان نیز پرس و جو و به نظرات آن‌ها اعتماد می‌کند.^{۱۷۸}

جالب توجه، آن است که وزیر مغربی، لوحی قدیمی در مصر می‌بیند که بر در خانه‌ای نصب شده و حدود سال ۷۰ هجری ساخته شده است. بر این لوح، آیاتی چند از قرآن نگارش یافته که یک کلمه آن با قرآن متفاوت است. وی از این ماجرا نیز نمی‌گذرد و آن را در تفسیر خود درج می‌کند.^{۱۷۹}

۵. توجه به روایات اهل بیت،^{۱۸۰} نقل فتوای صابونی فقیه امامی مذهب ساکن مصر،^{۱۸۱} نقل از ابوبکر (جصاص) رازی در احکام القرآن^{۱۸۲} از نکات دیگر تفسیر وزیر مغربی است.

۶. وی به دانش بلاغت اعتماد می‌کند و ذیل یک آیه، دلالت آن را بر فضیلت این دانش گوشزد می‌نماید،^{۱۸۳} در مورد دیگری با صراحت، به نکات بلاغی آیه توجه می‌دهد.^{۱۸۴}

شاید همین گرایش وی سبب شده است درباره تکرارهایی که در برخی آیات دیده می‌شود، توضیح دهد،^{۱۸۵} یا بر خلاف اجماع مفسران که یک کلمه را در آیه‌ای زائد می‌دانند، به زاید نبودن آن حکم کند.^{۱۸۶} البته ممکن است این گونه بحث‌ها ناشی از متکلم بودن وزیر مغربی و برای دفع شبهات بد اندیشان باشد.

۷. وزیر مغربی، گاه با مفسران دیگر هم آواز است. دیدگاه‌های وی بیشتر با دانشمندان معتزلی، از جمله بیش از همه با بلخی^{۱۸۷} ابوالقاسم عبدالله بن احمد

کعبی (م ۳۲۷ق)، مؤلف کتاب التفسیر الکبیر هماهنگ است.^{۱۸۸} معتزلیان دیگری که وزیر مغربی با آن‌ها هم رأی است، عبارتند از: ابوعلی جبائی^{۱۸۹} محمد بن عبدالوهاب (م ۳۰۳ق)، رئیس معتزله بصره.^{۱۹۰} رقتانی^{۱۹۱}، علی بن عیسی (م ۳۸۴ق).^{۱۹۲} ابومسلم^{۱۹۳} محمد بن بحر اصفهانی (م ۳۲۲ق) صاحب کتاب جامع التأویل و محکم التنزیل.^{۱۹۴}

دانشمندان دیگری که مغربی با نظرات آن‌ها موافق است، عبارتند از: زجاج^{۱۹۵} ابواسحاق ابراهیم بن محمد (م ۳۱۱ق) ادیب نامی صاحب کتاب معانی القرآن.^{۱۹۶}

الفرآء^{۱۹۷} یحیی بن زیاد (م ۲۰۷ق) نحوی معروف صاحب کتاب معانی القرآن.^{۱۹۸} ربیع بن انس^{۱۹۹} بکری خراسانی (م ۱۳۹ یا ۱۴۰ق)،^{۲۰۰} الفضل.^{۲۰۱}

در تبیان، در سه مورد دیگر هم (در چاپ جامعه مدرسین) از کسی به نام الفضل مطلبی نقل شده است.^{۲۰۲} دو جا هم از الفضل بن سلمه نقل شده است.^{۲۰۳} در حاشیه چاپ جامعه مدرسین از تبیان، مراد از فضل بن سلمه، ابوسلمه فضل بن سلمه بن جریر جهنی (م ۳۱۹ق) دانسته شده است؛^{۲۰۴} ولی وی فقیه مالکی بوده، هیچ گرایش لغوی یا تفسیری از وی گزارش نشده است و کسی تألیفی در لغت، یا علوم مرتبط با قرآن به وی نسبت نداده است.

در چاپ نجف، در اکثر این موارد، به جای الفضل، المفضل آمده است.^{۲۰۵} و همین هم صحیح است. وی المفضل بن سلمه بن عاصم ابوطالب ضبی است که تصانیف چندی از جمله کتاب البارع را در لغت و کتاب معانی القرآن و ضیاء القلوب فی معانی القرآن را تألیف کرد.^{۲۰۶} و در مواردی دیگر از تبیان نیز از وی مطالبی نقل شده است.^{۲۰۷} در مقدمه تبیان به نام وی اشاره شده است. در این مقدمه، در عداد مفسران و توضیح روش‌های ایشان آمده است:

و مفضل بن سلمه و غیره استکثروا فی علم اللغة، و اشتقاق الالفاظ.^{۲۰۸}

کتاب‌های مفضل بن سلمه، در اختیار اساتید شیخ طوسی، همچون سید مرتضی و برادر وی، سید رضی بوده است.^{۲۰۹} نام وی در مصادر چندی، به الفضل تحریف شده است.^{۲۱۰}

در پایان این بحث، تذکر دو نکته مفید است: اول. در حاشیه موارد ۳۵ و ۴۲ نشان دادیم ظاهراً شیخ طوسی، پس از تألیف اولیه کتاب *تبیان* به تفسیر وزیر مغربی دست یافته و با افزودن مطالب این تفسیر به کتاب، گاه انسجام مطالب آن از بین رفته و فهم عبارات آن با دشواری همراه شده است.^{۲۱۱}

در پاره‌ای موارد، شیخ طوسی، قول وزیر مغربی را در عداد سایر اقوال ذکر نکرده است.^{۲۱۲} علت این امر چیست؟ به گمان نگارنده، روشن‌ترین پاسخ به این سؤال آن است که چون شیخ طوسی پس از تألیف اولیه، تفسیر مغربی را یافته، ساختار تفسیر خود را به هم نزده، بلکه تنها به افزودن کلام مغربی اکتفا کرده است.

دوم. نقل آرای وزیر مغربی در *تبیان* پایان می‌یابد. آیا وزیر مغربی موفق به اتمام تفسیر خود نشده، یا تمام این تفسیر به دست وزیر مغربی نرسیده است؟ پاسخ این سؤال روشن نیست.^{۲۱۳}

نقل آرای تفسیری وزیر مغربی در تفاسیر اهل سنت

با جست و جویی که به کمک برنامه‌های نرم افزاری در تفاسیر اهل سنت انجام گرفت، نقل تازه از وزیر مغربی، تنها در کتاب *البحر المحیط*، تألیف ابوحیّان اندلسی غرناطی محمد بن یوسف (م ۷۴۵ق) دیده شد.^{۲۱۴} آرای وی، در هفت جای این کتاب آمده است که پنج جای آن، به عنوان المغربی و یک مورد، با عنوان ابن المغربی و یک مورد، با عنوان ابوعبدالله الوزير المغربی است. مراد از همه این عناوین، وزیر مغربی، ابوالقاسم حسین بن علی می‌باشد.^{۲۱۵} عنوان اخیر، (با وجود اشتباهی که در آن دیده می‌شود و درباره‌ی علت آن سخن خواهیم گفت) خود شاهی بر انتساب مطالب نقل شده به وزیر مغربی است. شاهد دیگر، آن است که

شیخ طوسی، در تبیان نیز یکی از نقل‌هایی را که ابوحنیفه آورده، از وزیر مغربی نقل کرده است.

دقت در موارد دیگری که ابوحنیفه نقل کرده و مقایسه آن‌ها با روش تفسیری وزیر مغربی، گواه دیگری بر انتساب این آرا به وی است. ما این جا نخست به نقل مطالبی که ابوحنیفه از مغربی حکایت کرده است پرداخته، سپس شباهت آن‌ها را با روش تفسیری وزیر مغربی روشن می‌سازیم.

نقل اول. ذیل آیه ۶۲ سوره بقره درباره «صائبین»:

قال المغربي عن الصابي صاحب الرسائل: هم قريب من المعتزلة، يقولون بتدبير الكواكب.^{۲۱۶}

نقل دوم. ذیل آیه ۲۳۷ سوره بقره: «أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ»

الالف و اللام في النكاح، للعهد أي عقدة لها،^{۲۱۷} قال المغربي: وهذا على طريقة البصريين وقال غيره: الالف و اللام بدل الإضافة أي نكاحه ... وهذا على طريق الكوفيين.^{۲۱۸}

نقل سوم: ذیل آیه ۲۴۵ سوره بقره: «مَنْ ذَا الَّذِي يُقرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا»

قال ابن المغربي: انقسم الخلق حين سمعوا هذه الآية إلى فرق ثلاثة؛ الأولى: اليهود؛ قالوا إن ربّ محمد يحتاج إلينا، ونحن أغنياء و هذه جهالة عظيمة، وردّ عليهم بقوله «لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ».^{۲۱۹} و الثانية: أثرت الشحّ و البخل و قدّمت الرغبة في المال.

و الثالثة: بادرت إلى الامتثال كفعل أبي الدحداح و غيره انتهى.^{۲۲۰}

نقل چهارم. ذیل آیه ۲۵۵ سوره بقره (آیه الكرسي)

قال المغربي: من تكرر الشيء، تراكب بعضه على بعض و اكرسته أنا قال العجاج:

يا صاح هل تعرف رسماً مكرساً قال نعم اعرفه و اكرساً
و قال آخر:

نحن الكراسي لا تعدّ هوازن امثالنا في النائبات و لا الأسد^{۲۲۱}

نقل پنجم. ذیل آیه ۲۶۰ سوره بقره: «ثُمَّ اجْعَلْ عَلَيَّ كُلَّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا»

... و خصصت الجبال بعدد الأجزاء فقليل: أربعة قاله قتادة و الربيع، و قيل: سبعة؛ قاله السدي و ابن جريج و قيل: عشرة؛ قاله ابو عبدالله الوزير المغربي و قال: عنه في رجل أوصى بجزء من ماله إنه العشر، إذ كانت أشلاء الطيور عشرة.^{٢٢٢}

نقل ششم: ذیل آیه ۵۲ سوره آل عمران « فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَىٰ مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ... »

قال المغربي: انما قال عيسى: «من انصاري الى الله» بعد رفعه إلى السماء و عوده إلى الأرض و جمع الحواريين الاثنى عشر و بثهم في الآفاق يدعون إلى الحق. و ما قاله من أن ذلك القول كان بعد ما ذكر بعيد جداً لم يذكره غيره بل المنقول و الظاهر: انه قال ذلك قبل رفعه إلى السماء.^{٢٢٣}

نقل هفتم: ذیل آیه ۱۱۷ سوره نساء

این مورد، همان مورد ۲۸ است که از تبیان نقل کردیم،^{٢٢٤} با تفاوت اندکی در برخی تعبیرات.^{٢٢٥}

بررسی نقل‌های ابوحيان از مغربی

این نقل‌ها با شیوه تفسیری وزیر مغربی سازگار است؛ زیرا روحیه ابتکار و نوآوری وزیر مغربی در نقل ششم آشکار است. وزیر مغربی از ارائه سخنی که هیچ کس پیش از وی نگفته، پرهیز ندارد. البته این روش، مورد پذیرش ابوحيان غرناطی نیست.

استناد به اشعار شاعران و پرداختن به بحث‌های لغوی را در نقل چهارم می‌توان دید که آن هم از ویژگی‌های روش تفسیری وزیر مغربی است. مورد جالب توجه نقل پنجم است که در آن، عنوان نادرست ابو عبدالله الوزير المغربي دیده می‌شود. در این نقل، جزء به عُشر تفسیر شده است. این تفسیر، در روایات چندی از اهل بیت علیهم‌السلام وارد شده است.^{٢٢٦} تعبیر «فی رجل أوصى بجزء من ماله» به طور کامل در روایت ابوبصیر عن ابی عبدالله علیه‌السلام^{٢٢٧} و بدون «فی» در روایت معاویه بن عمار عن ابی عبدالله علیه‌السلام دیده می‌شود.^{٢٢٨}

در هر دو روایت، به آیه شریف «اجعل علی کل جبل منهن جزء» اشاره و تصریح شده است که حضرت ابراهیم، اجزاء حیوانات را بر ده کوه نهاد. به نظر می‌رسد وزیر مغربی، با نقل روایت ابی عبدالله، جزء را در آیه فوق، به عُشر تفسیر کرده و ابوحنیفان در هنگام نقل از تفسیر وزیر مغربی، به اشتباه، نام ابو عبدالله را ضمیمه نام وزیر مغربی ساخته است، یا چنین اشتباهی در نسخه وی از تفسیر وزیر مغربی بوده است. چنان که پیشتر اشاره شد، اساساً توجه به روایات اهل بیت علیهم السلام از ویژگی‌های تفسیری وزیر مغربی است.

گفتنی است در تفسیر تبیان، توضیحات گسترده‌ای دربارهٔ واژه «کرسی» و مشتقات مرتبط با آن آمده است که به نقل چهارم ابوحنیفان بی‌شبهت نیست؛^{۲۲۹} لذا احتمال دارد تمام این توضیحات لغوی، برگرفته از کلام وزیر مغربی باشد و نقل ابوحنیفان، خلاصه کلام وی باشد. اساساً این احتمال وجود دارد که پاره‌ای از آرای وزیر مغربی، در لابه‌لای تفسیر تبیان بدون انتساب به وی آمده باشد که شناخت آن‌ها میسر نیست.

تفسیر مغربی در برهان زرکشی

محمد بن عبدالله زرکشی (۷۴۵-۷۹۴ق) در یک جا از کتاب خود، البرهان فی علوم القرآن از مغربی و تفسیر وی یاد کرده که جالب توجه است. وی در بحث از اسالیب قرآن و فنون بلاغی آن، مواردی را که به جای ضمیر، اسم ظاهر به کار رفته، بر شمرده و گوید:

الخامس: ازالة اللبس حیث یکون الضمیر یوهم أنه غیر المراد کقوله تعالی... و قوله تعالی: «الظانین بالله ظنّ السوء علیهم دائرة السوء» (الفتح: ۶)، کرر السوء، لأنه لوقال: «علیهم دائرته»، لالتبس بأن یکون الضمیر عائداً الی الله تعالی، قاله الوزير المغربی فی تفسیره.^{۲۳۰}

این نظر - که همچون پاره‌ای از مواردی که از تفسیر تبیان آوردیم، در توجیه تکرار در قرآن است - از این جهت جالب توجه است که به اواخر قرآن مربوط

است؛ بر خلاف سایر نقل‌ها که همگی به اوایل قرآن (سوره یونس و قبل از آن) مربوط می‌باشد. آیا تفسیر وزیر مغربی به اواخر قرآن هم رسیده، یا این که آیه به تناسب دیگر آیات توضیح داده شده است؟ پاسخ سؤال روشن نیست.

فرزند وزیر مغربی

از وزیر مغربی، فرزندی با نام ابویحیی عبدالحمید بن حسین می‌شناسیم که نام وی، در کتاب‌های تراجم به گونه مستقل و ضمن ترجمه پدر وی آمده است. صفدی او را فاضلی ادیب، با کتابتی ملیح خوانده است و به روایت او از پدر و روایت ابو منصور عکبری و فارس ذهلی به وی اشاره کرده است.^{۲۳۱} ابن العدیم هم ضمن ترجمه وزیر مغربی، به روایت فرزندش ابویحیی عبدالحمید از وی تصریح کرده است.^{۲۳۲} از حالات وی و تاریخ ولادت و وفات وی اطلاعی در دست نیست. فقط می‌دانیم هنگام ولادت وی، ابو عبدالله محمد صاحب دیوان جیش در مصر، این دو بیت شعر را (در بحر مخلص بسیط) برای وی فرستاد:

قد اطلع الفأل منی معنی یدرکه العالم الذکی
رأیت جد الفتی علیاً فقلت جد الفتی علی^{۲۳۳}

سد آبادی در کتاب *المنع فی الامامة* از وی قطعه‌ای به طور مستقیم نقل کرده و او را با لقب رئیس ابویحیی بن الوزير المغربي خوانده است.^{۲۳۴} این تعبیر - که در مناقب ابن شهر آشوب هم آمده است^{۲۳۵} - نشانگر ریاست وی می‌باشد که از چگونگی آن اطلاعی نداریم.

ما در این جا، به گردآوری اشعار ابویحیی مغربی پرداخته، سپس اشعار منسوب به وی را می‌آوریم و درباره این اشعار و اشعاری که محتمل است که از وی باشد، سخن می‌گوییم:

۱. سد آبادی در *المنع فی الامامة*، پس از اشاره به اختلاف مردم پس از رحلت پیامبر اکرم ﷺ در امر خلافت آورده است:

أنشدنی رئیس، ابویحیی بن الوزير المغربي لنفسه - رضی الله عنه - یشرح حال القوم:

۱. إذا كان لا يعرف الفاضلی نَ إلاً شبيههم بالفضيلة
۲. فمن أين للامة الاختیا ر لولا عقولهم المستحيلة

۳. و إن كان إجماعهم حجة
 ۴. وعاد إلى النص يوصى به
 ۵. و قام الخليفة من بعده
 ۶. و يزعم بيعته فلسطة
 فلم ناقض الشيخ فيهم دليله
 و من قبل خالف فيه رسوله
 بسنّ الضلال فيهدى سبيله
 و يصدق لا صدق الله فيله

- عقد عمر و ابو عبیده بن الجراح لأبی بکر البیعة فی سقیفة بنی ساعدة فلما ولى عمر بنصّ أبی بکر علیه، قال عمر: كانت بیعة ابی بکر فلتة، من عاد إلى مثلها فاقتلوه، و فی بعض الروایات: اضربوه بالسيف.
 تمام القطعة:

۷. و يجعلها بعد فی ستة
 ۸. فیدراً عن سالم شكه
 ۹. و یوقعه فیهم شبهة
 ۱۰. و ما كان أعرفه بالإما
 ۱۱. فلو رخص الله فی دینه
 ۱۲. و لكن أتیح له حيلة
 ۱۳. و غادر من فعله سبة
 معلقة بشروط طويلة
 و قد كان أحرى بسوء الدخيلة
 لیبرد بالغيظ منهم غليله
 م و لكنّ تضليله حيلة
 لاوشك من مكره أن یزيله
 و عاجله الله بالفتك غتلة
 یجر الزمان علیها ذیولاه^{۲۳۶}

درباره این قطعه، نکات چندی گفتمی است:

نکته اول. در کتاب شریف *اعیان الشیعة* ضمن اشعار وزیر مغربی این چند بیت

دیده می شود:

- ایا غامضین المزايا الجلیلة
 و یا غامضین عن الواضحات
 إذا كان لا یعرف الفاضلین
 فمن أين للأمة الاختیار
 عرفنا علیاً بطیب النجار
 تطلع كالشمس رادة الضحی
 فكان المقدم بعد النبی
 من المرتضى و السجایا الجمیلة
 كأنّ العیون لديهم کلیلة
 الّا شبیههم فی الفضیلة
 عفا لعقولکم المستحیلة
 و فصل الخطاب و حسن المخیلة
 بفضل عمیم و أید جزیلة
 علی كل نفس بكل قبیلة^{۲۳۷}

به نظر می‌رسد این ابیات - که بیت سوم و چهارم آن در قطعه فوق به رقم ۱ و ۲ (با اندکی تفاوت) آمده است - همگی از یک قطعه بوده، با تصریح سد آبادی به این که این قطعه، سروده ابویحیی فرزند وزیر مغربی است، تمام این ابیات، هم علی القاعده سروده وی می‌باشد. اشعاری که سدآبادی نقل کرده است، به روشنی آغاز قطعه نیست؛ بلکه وی به تناسب بحث خود، از وسط قطعه، اشعار مناسب را نقل کرده است.

نکته دوم، ابیات شماره ۱ و ۲ را ابن شهر آشوب در مناقب خود به نقل از یحیی بن الوزير المغربي آورده است^{۲۳۸}، که البته عنوانی است محرف و باید یحیی به ابویحیی تبدیل شود.

نکته سوم، بیاضی در صراط مستقیم، ابیات شماره ۱۱ تا ۱۳ این قطعه را به نقل از ابن المغربي آورده^{۲۳۹} که می‌رساند مراد وی از ابن المغربي، ابویحیی فرزند وزیر مغربی است.

۲. قال ابویحیی المغربي

یا راكب الشهاء تعمل عبلة	سلم علی قبر بسامراء
قبر الإمام العسکری و ابنه ^{۲۴۰}	و سمی احمد خاتم الخلفاء ^{۲۴۱}
۳. و من شعره: [الطویل]	
لقیمت من الدنيا اموراً ثلاثة	و لو كان منها واحد لكفانيا
تكدّر عیش المرء بعد صفائه	و هجر خليل كان للفجر قالیا
و ثلاثة تنسى الأحادیث كلّها	ثقیل إذا أبعدت عنه اتانیا ^{۲۴۲}

اشعار منسوب به ابو یحیی مغربی

۱. در کتاب مناقب ابن شهر آشوب آمده است:

قال الرئيس ابویحیی ابن الوزير ابوالقاسم المغربي:

هل فی رسول الله من اسوة	لم یقتد القوم بمسا سنّ فیه
اخوک هل خولفت فیه کما	خالف موسی قومه فی أخیه ^{۲۴۳}

در کتاب *اعیان الشیعه* در ترجمه ابوالقاسم مغربی اشعار زیر را به وزیر نسبت می‌دهد:

صلىٰ عليك الله يا من دنا من قاب قوسين مقام النبیه
 أخوك قد خولفت فيه كما خولف في هارون موسى أخیه
 هل برسول الله من أسوة لم يقتد القوم بما هن ۲۴۴ فيه
 و می‌افزاید: «و هي أطول من هذا» ۲۴۵

روشن نیست علامه امین به استناد چه منبعی این اشعار را به وزیر مغربی نسبت داده است؟ لذا درباره سخن ایشان نمی‌توان داوری درستی ارائه داد؛ ولی درباره دو بیتی که در مناقب ابن شهرآشوب آمده، گفتنی است این دو بیت را سدآبادی در کتاب *المقتع* پس از اشعاری که از منصور نمری نقل کرده با این عبارت آورده است:

و له أيضاً من إبيات

هل في رسول الله من أسوة لو يقتدى القوم بما سن فيه... ۲۴۶
 از این عبارت، به روشنی برمی‌آید که این دو بیت هم، سروده منصور نمری است؛ چند صفحه قبل هم، قطعه بلند ابویحیی فرزند وزیر مغربی نقل شده است؛ ۲۴۷ لذا احتمال دارد مرحوم ابن شهرآشوب، به همین کتاب رجوع کرده و با سرعت این دو بیت را برداشته و با غفلت از اشعار منصور نمری که در این میان آمده، آن‌ها را به ابویحیی مغربی نسبت داده است.

۲. در مناقب ابن شهرآشوب می‌خوانیم:

يا ابن الذي بلسانه و بيانه هدى الأنام و نزل التنزيل
 عن فضله نطق الكتاب و بشرت بقدومه التوراة و الإنجيل
 لولا انقطاع الوحي بعد محمد قلنا محمد من أبيه بديل
 هو مثله في الفضل إلا أنه لم يأت به برسالة جبريل ۲۴۸

در *اعیان الشیعه* می‌گوید:

ظاهراً مراد از مغربی، وزیر مغربی است؛ زیرا این اشعار در دیوان ابن‌هانی یافت نمی‌شود. ۲۴۹

این سخن از دو مقطع تشکیل شده است:

مقطع نخست: «این اشعار از ابن هانی نیست؛ چون در دیوانش نیامده است». درستی این مقطع، وابسته به این ادعا است که تمام اشعار ابن هانی در دیوان وی گرد آمده باشد که ما نمی‌دانیم این ادعا تا چه اندازه صحیح است. البته اساساً اطلاق مغربی بر ابن هانی دور از ذهن به نظر می‌رسد.

مقطع دوم: «چون این اشعار از ابن هانی نیست، پس از وزیر مغربی است». این مقطع هم در صورتی صحیح است که گوینده این اشعار یا ابن هانی باشد یا وزیر مغربی و احتمال دیگری در کار نباشد؛ ولی احتمال دیگری که این جا مطرح است، این است که اشعار، سروده ابویحیی فرزند وزیر مغربی باشد.

نکته مهمتر این است که مرحوم ابن شهر آشوب، این اشعار را در حالات امام جواد علیه السلام نیز آورده است؛ ولی بنا بر نسخه‌های چاپی کتاب، گوینده آن، المعری است.^{۲۵۰} مراد از المعری، ابوالعلاء معری است که در جاهای دیگر مناقب هم از وی نقل شده است.^{۲۵۱}

بنابراین روشن نیست شاعر این اشعار کیست و این اشعار، در مدح کدام امام علیه السلام سروده شده است و اساساً آیا در عبارت مناقب ابن شهر آشوب در نسخه‌های چاپی تحریفی رخ نداده است؟ پرونده این بحث اخیر، تا دستیابی به نسخه معتبری از مناقب ابن شهر آشوب گشوده باقی می‌ماند.^{۲۵۲}

دیگر وابستگان وزیر مغربی

در قسمت پیشین این مقاله، به برخی وابستگان وزیر مغربی اشاره کردیم؛ همچون پدر و برادران و عمو و دایی پدر (هارون بن عبدالعزیز اوارجی) و فرزند وی (علی بن هارون بن عبدالعزیز).

از دیگر وابستگان وزیر مغربی، داماد وی، ابوالحسن علی بن ابی طالب بن عمر^{۲۵۳} و خواهر زاده او، نقابت نجم الدین اسامه را که در سال ۴۵۲ ق نقابت سادات را عهده دار شد،^{۲۵۴} می‌توان نام برد.

برادرزاده وزیر مغربی، ابوالفرج محمد بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین مغربی بوده که نام وی در چند کتب تاریخی دیده می‌شود.^{۲۵۵} اگر وی برادرزاده

ابوینی وزیر مغربی باشد، قهراً نتیجه ابو عبدالله نعمانی می‌باشد و به بحث اصلی ما ارتباط بیشتری می‌یابد.

به هر حال، ما در این جا تنها به ترجمه سخن ابن صیرفی ابوالقاسم علی بن منجب بن سلیمان در کتاب *الإشارة إلى من نال الوزارة* درباره وی اکتفا می‌کنیم. ابن صیرفی، با عنوان «الوزير الاجل الكامل الاوحد صفي امير المؤمنين و خالصته ابوالفرج محمد بن جعفر المغربي» او را ترجمه کرده و پس از اشاره به خاندان وی و ماجرای قتل جد و عموهای وی و یادکرد از وزیر مغربی، می‌گوید:

وزیر ابوالفرج به مغرب رفت و آن جا به خدمت پرداخت. احوال روزگار او زیر و رو شد و پس از بازگشت از مصر، یازوری او را به خدمت گرفته، و دیوان جیش را بر عهده او نهاد. سیده، مادر امام مستنصر بالله به او اهتمام می‌ورزید. هنگامی که بابلی به وزارت رسید، او را ضمن دیگر اصحاب یازوری به بند کشید و زندانی کرد؛ ولی در همان زندان، در ماه ربیع الاول سال ۴۵۰ ق حکم وزارت گرفت و خلعت یافت؛ ولی وی نه متعرض خلیفه بغداد شد و نه با بابلی رفتاری را که با او و اصحاب یازوری کرده بود، انجام داد. دو سال و چند ماه در سمت وزارت باقی ماند و در ماه رمضان سال ۴۵۲ ق از این سمت برکنار شد. در آن زمان، رسم چنین بود که وزرایی که از کار برکنار می‌شدند، دیگر عهده دار خدمت دولتی نمی‌شدند؛ ولی او پس از برکناری از وزارت، پیشنهاد کرد اداره برخی دیوان‌ها را بر عهده او گذارند؛ لذا دیوان انشاء را به وی سپردند. بدین ترتیب، به خدمت گرفتن وزیران پس از برکناری رسم شد؛ رسمی که مانع انزوای ایشان شده، زمینه فتنه‌انگیزی را برطرف ساخت. او بود که این نکته را دریافت و به این فائده رهنمون شد. بالاخره وی در سال ۴۷۸ ق درگذشت.^{۲۵۶}

پی نوشت

۱. این نام را نجاشی در رجال خود، ص ۷۰۸/۲۷۱ برای رساله سید مرتضی ذکر کرده است. این رساله، با نام «مسألة فی العمل مع السلطان» در رسائل شریف مرتضی، *المجموعۃ الثانیة*، ص ۸۷-۹۷ به چاپ رسیده است. با توجه به مقدمه این کتاب، نام *مسألة فی الولاية من قبل الظلمة* زینده آن است.
۲. این کلمه در متن چاپ شده به *المغربی* تحریف شده است.

- ص ۱۹۷، ۲۸۱، ۳۰۶. ترجمه وزیر مغربی هم در ج ۶، ص ۱۱۱ و ج ۸، ص ۱۸۷ آمده است. (چنان‌که پیش‌تر گذشت) و نیز، مستدرکات اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۱۲۲ و ج ۳، ص ۲۵۲ و ج ۴، ص ۹۷-۴۷ (به نقل از دکتر احسان عباس) و ج ۵، ص ۲۹۱، ۲۵۵، ۲۹۷.
۲۱. بحار الأنوار، ج ۱۰۷، ص ۸۰ و ۸۱.
۲۲. معجم الادباء، ج ۱۸، ص ۱۰۳. گفتنی است دکتر احسان عباس که در کتاب *الوزير المغربي*، در صدد گردآوری باقی مانده آثار وزیر مغربی، از نظم و نثر بوده، متن بالا را نیاورده است؛ لذا ما این متن را - که در بردارنده نکاتی از زندگی آموزشی وزیر مغربی بوده است - نقل کردیم.
۲۳. *الوافی بالوفیات*، (چاپ داراحیاء التراث)، ج ۴، ص ۱۳۰؛ *هدیه العارفین*، ج ۲، ص ۱۲۲؛ *اعلام زرکلی*، ج ۶، ص ۲۸۲.
۲۴. *هدیه العارفین*، ج ۲، ص ۵۶؛ *اعلام زرکلی*، ج ۹، ص ۲۴۲.
۲۵. همان، ج ۲، ص ۱۶۷؛ *ایضاح المکنون*، ج ۲، ص ۴۰۹ و ۴۷۴.
۲۶. *الوافی بالوفیات*، ج ۴، ص ۱۳۰.
۲۷. *تهذیب الکمال*، ج ۱۶، ص ۲۸۱.
۲۸. *تفسیر کشف الاسرار و عده الابرار*، ج ۷، ص ۴۴۶.
۲۹. *حاکم حسکانی در شواهد التنزیل*، ج ۱، ص ۱۴۶/۱۳۵ از *ابی القاسم مغربی*، از *ابی بکر بن عبدان حافظ* نقل می‌کند. وی دو جای دیگر از منصور بن خلف روایت کرده است؛ یکی در ص ۳۱۸/۳۰۵ (که همچون مورد نخست، از *ابی بکر احمد بن عبدان* روایت می‌کند) و دیگری در ص ۴۱۷/۴۴۰.
۳۰. *تاریخ اسلام ذهبی*، چاپ بشار عواد، ج ۸، ص ۷۰۴.
۳۱. *سیر اعلام النبلاء*، ج ۱۸، ص ۲۱۳/۱۰۱ و مصادر حاشیه آن.
۳۲. *تاریخ دمشق*، ج ۴۱، ص ۱۱۲ و ۱۱۶.
۳۳. *ذیل ابن نجار بر تاریخ بغداد*، ج ۱، ص ۴۰.
۳۴. *تفسیر بغوی*، ج ۱، ص ۲۷۲.
۳۵. *الوافی بالوفیات*، ج ۱، ص ۲۶۰.
۳۶. *الوزير المغربي*، ص ۱۴۸ و ۱۴۹ و ۱۵۸.
۳۷. *صراط مستقیم*، ج ۳، ص ۱۰.
۳۸. همان، ص ۲۷۸.
۳۹. *ریاض العلماء* ج ۲، ص ۱۴۷؛ *اعیان الشیعه*، ج ۶، ص ۱۱۴.
۴۰. وی تنها در ذیل نام تفسیر قرآن وی، به عبارتی که در *اعیان الشیعه* نقل شده است اشاره کرده و اندکی درباره دیدگاه وی در اعجاز قرآن سخن گفته است. ر.ک: *الوزير المغربي*، ص ۱۰۰-۱۰۳.
۴۱. گفتنی است که نام *الحسین بن علی مغربی* در پاره‌ای موارد به *الحسن بن علی مغربی* تحریف شده است. ر.ک: *تبیان*، ج ۱، ص ۱۲۹ و ج ۲، ص ۵۷۳ و ج ۳، ص ۳۱، ۳۶۶ (در چاپ جامعه مدرسین در این موارد، این تحریف دیده نمی‌شود)؛ *فقه القرآن*، ج ۱، ص ۱۱۲ و ج ۲، ص ۲۲۴؛ *مشابه القرآن و مختلفه*،

ج ۱، ص ۱۴۱. در برخی مواضع تفسیر ابوالفتح رازی هم از مغربی با تعبیر نادرست علی بن الحسین المغربی یاد شده است. (روض الجنان، ج ۶، ص ۲۰، ۱۱۷، ۲۲۱، ۲۲۵، ۲۶۷، ۴۱۰ و ج ۷، ص ۱۹، ۱۲۳، ۳۱۹).

۴۲. مرحوم طبرسی در مقدمه مجمع البیان ضمن مدح بسیار کتاب تبیان می گوید: «و هو القدوة استضي بانواره، واطأ مواقع آثاره». البته در ادامه، به اشکالات این تفسیر در زمینه اعراب و نحو و نارسایی الفاظ و ترتیب نامناسب آن اشاره می کند. از مقایسه تبیان و مجمع البیان بر می آید که در غیر مسائل نحو و اعراب، مجمع البیان، بیشتر همان مطالب تفسیر تبیان را (البته با تنظیم بهتر) ارائه کرده است. تأثیر تبیان در فقه القرآن راوندی چنان عمیق است که می توان فقه القرآن راوندی را تنظیم مطالب فقهی تبیان به ترتیب کتب فقهی دانست. تفسیر روض الجنان ابوالفتح رازی هم غالباً ترجمه تبیان است. ۴۳. بقره: ۱.

۴۴. تفسیر تبیان، ج ۱، ص ۴۸ (چاپ جامعه مدرسین، ج ۱، ص ۳۵۸). در حاشیه های بعدی هم آدرس های داخل پرانتز از تفسیر تبیان از این چاپ است.

۴۵. بقره: ۶.

۴۶. همان، ص ۵۹ (چاپ جامعه مدرسین، ج ۱، ص ۳۷۸).

۴۷. بقره: ۳۰.

۴۸. در هردو چاپ «إذ» ذکر شده؛ ولی در آیه، «اذ» آمده است.

۴۹. تفسیر تبیان، ج ۱، ص ۱۲۹ (چاپ جامعه مدرسین، ج ۲، ص ۵۳). گفتنی است ما این جا اندکی از عبارت مفسران دیگر را هم آوردیم، تا کلام حسین بن علی مغربی روشن شود، این روش را در نقل دیگر قطعات هم دنبال کرده ایم. درباره مراد از «الفضل» در عبارت «قال الفضل»، پس از این سخن خواهیم گفت.

۵۰. بقره: ۶۲.

۵۱. تفسیر تبیان، ج ۱، ص ۲۸۱ (چاپ جامعه مدرسین، ج ۲، ص ۲۸۸).

۵۲. بقره: ۷۴.

۵۳. تفسیر تبیان، ج ۱، ص ۳۰۹ (ج ۲، ص ۳۳۰).

۵۴. بقره: ۷۸.

۵۵. تفسیر تبیان، ص ۳۱۸، (ج ۲، ص ۳۴۵)؛ مجموع البیان، ج ۱، ص ۲۸۲.

۵۶. بقره: ۱۰۴.

۵۷. تفسیر تبیان، ص ۳۸۹، (ج ۲، ص ۴۴۴) شیخ طوسی، بحث از معنای «انظرونا و اسمعوا» را چند سطر بعد آغاز می کند؛ لذا به نظر می رسد این پاراگراف هم ادامه کلام حسین بن علی المغربی است و شیخ طوسی برای منقطع نشدن کلام وی، آن را این جا نقل کرده است.

۵۸. بقره: ۱۰۸.

۵۹. تفسیر تبیان، ص ۴۰۳ (ج ۲، ص ۴۶۳).

۶۰. بقره: ۱۲۴.

۶۱. تفسیر تبیان، ص ۴۴۶، (ج ۲، ص ۵۱۷)؛ مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۸۰.
۶۲. بقره: ۱۲۸.
۶۳. تفسیر تبیان، ص ۴۶۵، (ج ۳، ص ۹).
۶۴. بقره: ۲۳۸.
۶۵. تفسیر تبیان، ج ۲، ص ۲۷۵، (ج ۳، ص ۳۹۷)؛ فقه القرآن، ج ۱، ص ۱۱۲.
۶۶. بقره: ۲۶۸.
۶۷. تفسیر تبیان، ص ۳۴۸، (ج ۳، ص ۴۹۱).
۶۸. بقره: ۲۸۲.
۶۹. تفسیر تبیان، ص ۳۷۴، (ج ۳، ص ۵۲۸).
۷۰. آل عمران: ۱۱۹.
۷۱. ظاهراً «تحریه» صحیح است و در هر دو چاپ تفسیر تبیان، تحریف رخ داده است.
۷۲. ظاهراً «تحوینهم» صحیح است؛ چنان که در آیه قرآن هم به این شکل آمده و این امر، تأیید تحریفی است که در حاشیه پیشین به آن اشاره شد.
۷۳. تفسیر تبیان، ج ۲، ص ۵۷۳، (ج ۴، ص ۲۰۵).
۷۴. آل عمران: ۱۵۳.
۷۵. تفسیر تبیان، ص ۲۲، (ج ۴، ص ۲۵۹)؛ مجمع البیان، ج ۲، ص ۸۶۲.
۷۶. آل عمران: ۱۵۹.
۷۷. تفسیر تبیان، ص ۳۱، (ج ۴، ص ۲۶۸).
۷۸. نساء: ۳.
۷۹. تفسیر تبیان، ص ۱۰۴، (ج ۴، ص ۳ ص ۳۵۲)؛ فقه القرآن، ج ۲، ص ۹۸.
۸۰. نساء: ۱۲.
۸۱. تفسیر تبیان، ص ۱۳۶، (ج ۴، ص ۳۸۸)؛ مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۸؛ فقه القرآن، ج ۲، ص ۳۳۷؛ روض الجنان، ج ۵، ص ۲۷۹؛ تفسیر شاهی، ج ۲، ص ۶۰۲.
۸۲. نساء: ۴۲.
۸۳. تفسیر تبیان، ص ۲۰۴، (ص ۴۶۶).
۸۴. نساء: ۴۷.
۸۵. تفسیر تبیان، ص ۲۱۶، (ج ۴، ص ۴۸۰)؛ مجمع البیان، ج ۳، ص ۸۷.
۸۶. نساء: ۵۶.
۸۷. تفسیر تبیان، ص ۲۳۱، (ج ۴، ص ۴۹۸)؛ متشابه القرآن و مختلفه، ج ۲، ص ۱۱۴ و ۲۸۵.
۸۸. نساء: ۶۲.
۸۹. تفسیر تبیان، ص ۲۴۱، (ج ۴، ص ۵۰۸)؛ مجمع البیان، ج ۳، ص ۱۰۳. گفتنی است، آیه بعد از این آیه چنین است: «اولئک الذین یعلم الله ما فی قلوبهم فأعرض عنهم و عظیمهم و قل لهم فی أنفسهم قولاً بلیغاً». ظاهراً مغربی هر دو آیه را با هم تفسیر کرده و شیخ طوسی، برای منقطع نشدن کلام وی، تمام آن

را این جا نقل کرده است. در تفسیر تبیان، تفسیر آیه بعد پس از این، به طور مستقل آمده و آن جا هم بر دلالت آیه بر فضل بلاغت، تأکید مجدد شده است.

۹۰. نساء: ۷۳.

۹۱. تفسیر تبیان، ج ۳، ص ۲۵۶، (ج ۴، ص ۵۲۶)؛ *روض الجنان*، ج ۶، ص ۲۰.

۹۲. نساء: ۹۴.

۹۳. تفسیر تبیان، ص ۲۹۹، (ج ۵، ص ۴۹)؛ *مجمع البیان*، ج ۳، ص ۱۴۶.

۹۴. نساء: ۹۵ و ۹۶.

۹۵. تفسیر تبیان، ص ۳۰۲، (ج ۵، ص ۵۳)؛ *مجمع البیان*، ص ۱۴۹؛ *فقه القرآن*، ج ۱، ص ۳۳۵.

۹۶. نساء: ۹۷-۹۹.

۹۷. تفسیر تبیان، ص ۳۰۴، (ج ۵، ص ۵۵).

۹۸. نساء: ۱۰۹.

۹۹. تفسیر تبیان، ص ۳۲۰، (ج ۵، ص ۷۵).

۱۰۰. نساء: ۱۱۷.

۱۰۱. تفسیر تبیان، ص ۳۳۱، (ج ۵، ص ۸۹)؛ *روض الجنان*، ج ۶، ص ۱۱۷.

۱۰۲. نساء: ۱۴۲ و ۱۴۳.

۱۰۳. تفسیر تبیان، ص ۳۶۶، (ج ۵، ص ۱۳۱).

۱۰۴. نساء: ۱۳.

۱۰۵. تفسیر تبیان، ص ۳۹۲، (ج ۵، ص ۱۶۲).

۱۰۶. نساء: ۱۷۶.

۱۰۷. تفسیر تبیان، ص ۴۰۸، (ج ۵، ص ۱۸۱).

۱۰۸. مائده: ۱.

۱۰۹. تفسیر تبیان، ص ۴۱۶، در این چاپ حدود دو سطر افتاده است. (ج ۵، ص ۱۹۱)؛ *روض الجنان*،

ج ۶، ص ۲۲۱.

۱۱۰. مائده: ۲.

۱۱۱. تفسیر تبیان، ص ۴۱۹، (ج ۵، ص ۱۹۴)؛ *مجمع البیان*، ج ۶، ص ۲۲۵، *فقه القرآن*، ج ۱، ص ۳۰۳.

۱۱۲. مائده: ۲.

۱۱۳. تفسیر تبیان، ص ۴۲۴، (ج ۵، ص ۲۰۱).

۱۱۴. مائده: ۶.

۱۱۵. تفسیر تبیان، ص ۴۴۸، (ص ۲۳۶)؛ *روض الجنان*، ج ۶، ص ۲۶۷؛ *فقه القرآن*، ج ۱، ص ۱۲. گفتنی

است شیخ طوسی، پس از نقل عبارت فوق، افزوده است: «و اقوی الأقوال، ما حکینا اولاً من أن الفرض

بالوضوء یتوجه إلى من أراد الصلاة و هو علی غیر طهور. فاما من كان متطهراً فعليه ذلك استحباباً...».

این عبارت، ناظر به اختلافی است که پیش از نقل کلام مغربی حکایت شده است. «ثم اختلفوا هل

يجب ذلك كلما أراد القيام إلى الصلاة أو بعضها أو في أي حال هي؟ فقال قوم المراد به إذا أراد القيام و

هو علی غیر طهور و هو الذی اختاره الطبری و ...».

نقل کلام مغربی در این جا، چندان مناسب نیست و سبب پیدایش دشواری در فهم عبارت کتاب شده است. به نظر می‌رسد شیخ طوسی، پس از تألیف کتاب، به تفسیر مغربی برخورد کرده و با افزودن کلام وی به تفسیر خود، در جای نامناسب، نوعی ناهمواری در کتاب پدید آورده است.

۱۱۶. مانده: ۴۸.

۱۱۷. تفسیر تبیان، ص ۵۴۶، (ج ۵، ص ۳۴۷)؛ مجمع البیان، ج ۳، ص ۳۱۴؛ *روض الجنان*، ج ۶، ص ۴۱۰؛ *مثنایه القرآن و مختلفه*، ج ۱، ص ۱۴۱ و ۲۶۱.

۱۱۸. همان، ص ۵۵۹، (ج ۵، ص ۳۶۰)؛ همان، ج ۳، ص ۳۲۵؛ همان، ج ۷، ص ۱۹؛ *فقه القرآن*، ج ۱، ص ۱۱۶؛ این کلام در تفسیر *برهان*، ج ۲، ص ۳۲۰ هم از تفسیر *مجمع البیان* نقل شده است.

۱۱۹. مانده: ۶۴.

۱۲۰. تفسیر تبیان، ص ۵۸۰، (ج ۵، ص ۳۸۲)؛ *مجمع البیان*، ج ۳، ص ۳۳۹.

۱۲۱. مانده: ۸۹.

۱۲۲. تفسیر تبیان، ص ۱۱، (ج ۵، ص ۴۲۶)؛ *روض الجنان*، ج ۷، ص ۱۲۳؛ *فقه القرآن*، ج ۲، ص ۲۲۴.

۱۲۳. مانده: ۹۵.

۱۲۴. تفسیر تبیان، ص ۲۷، (ج ۵، ص ۴۴۵).

۱۲۵. مانده: ۱۰۵.

۱۲۶. تفسیر تبیان، ج ۴، ص ۴۰، (ج ۵، ص ۴۶۱).

۱۲۷. مانده: ۱۰۸-۱۰۹.

۱۲۸. سخن مغربی، این جا پایان می‌پذیرد و ادامه آن، کلام شیخ طوسی است. این کلام، توضیحی بر سه قول پیشین است و ربطی به کلام مغربی ندارد؛ زیرا آشکار است که بنا بر احتمال مغربی «یوم» ظرف است، نه مفعول به. به نظر می‌رسد شیخ طوسی نظر مغربی را پس از تألیف کتاب افزوده و توجه نکرده که این قول، خود قول چهارم است و افزودن این قول، بین اقوال سه گانه و توضیح آنها، سبب می‌شود نوعی گسست و تشویش در عبارت کتاب پدید آید.

۱۲۹. تفسیر تبیان، ج ۴، ص ۵۲، (ج ۵، ص ۴۷۵)؛ *مجمع البیان*، ج ۳، ص ۴۰۲.

۱۳۰. مانده: ۱۱۸.

۱۳۱. در حاشیه چاپ جامعه مدرسین آمده: «کذا ولم نتحقق المراد من العشر المشار الیه و لعله مصحف». احتمال دارد مراد، آیات دهگانه باشد، از آیه «یوم یجمع الله الرسل» تا آیه مورد تفسیر. نه آیه از این آیات، به روشنی مربوط به مکالمه خداوند و حضرت عیسی علیه السلام و حواریان می‌باشد. آیه نخست هم بنا بر برخی احتمالات، با این مجموعه مرتبط است. در قاموس آمده است: «عواشر القرآن الای التي یتم بها العشر». ممکن است متن فوق با این واژه مرتبط و مراد از «العشر»، آیه دهم مجموعه، یعنی همین آیه مورد تفسیر باشد.

۱۳۲. تفسیر تبیان، ص ۷۲، (ج ۵، ص ۴۹۶). گفتمی است نقل این گفتار از مغربی در این جا، این احتمال را به ذهن می‌آورد که پاراگراف پیشین (و قیل: معناه...) کلام مغربی است؛ به ویژه با عنایت به عبارت

«و لو قال الغفور الرحيم...»

۱۳۳. انعام: ۲۸.

۱۳۴. أشده في اللسان، - مادة خرق - بلفظ: و طيرى لمخراق أشم كأنه/ سليم رماح لم تنله الزعانف (حاشیه چاپ جامعه مدرسین).

۱۳۵. تفسیر تبيان، ج ۴، ص ۱۲۸، (ج ۵، ص ۶۵).

۱۳۶. انعام: ۶۰.

۱۳۷. تفسیر تبيان، ص ۱۵۷، (ج ۶، ص ۱۰۰)؛ *روض الجنان*، ج ۷، ص ۳۱۹.

۱۳۸. انعام: ۹۷.

۱۳۹. تفسیر تبيان، ص ۲۱۳، (ج ۶، ص ۱۶۸).

۱۴۰. انعام: ۱۰۵.

۱۴۱. تفسیر تبيان، ص ۲۲۸، (ج ۶، ص ۱۸۷).

۱۴۲. انعام: ۱۱۰.

۱۴۳. قبل از این آیه می خوانیم: «و ما يشعرکم أنها اذا جاءت لا يؤمنون». به گفته مغربی، عبارت «و نقلبت

أفئدتهم و أبصارهم» جمله معترضه بین این جمله و جمله «كما لم يؤمنوا به أول مرة» است.

۱۴۴. متن هر دو چاپ، «أن یختبر قلوبهم فیجد» عبارت بالا که در حاشیه چاپ جامعه مدرسین از

مخطوطه ای نقل کرده، صحیح تر به نظر می آید.

۱۴۵. تفسیر تبيان، ج ۴، ص ۲۳۸، (ج ۶، ص ۱۹۸)؛ *مجمع البیان*، ج ۴، ص ۵۴۱؛ *روض الجنان*، ج ۷،

ص ۴۱۵.

۱۴۶. انعام: ۱۳۰.

۱۴۷. تفسیر تبيان، ص ۲۷۷، (ج ۶، ص ۲۴۳).

۱۴۸. انعام: ۱۵۲.

۱۴۹. مراد، ابو اسامة جنادة بن محمد ازدی هروی، لغوی بزرگ است. وی استاد وزیر مغربی بوده و

همچون خاندان مغربی، به دست حاکم خلیفه مصر کشته شد. قتل وی، در سال ۳۹۹ ق رخ داد. (رک:

وفیات الأعیان، ج ۱، ص ۳۷۲).

۱۵۰. تفسیر تبيان، ج ۴، ص ۳۱۸، (ج ۶، ص ۲۹۰).

۱۵۱. انعام: ۱۵۴.

۱۵۲. به آیات ۸۴ تا ۸۷ این سوره اشاره است. گویا بنا بر این احتمال، آیات بسیاری که در این میان ذکر

شده، همگی از ملحقات آیات فوق می باشند.

۱۵۳. تفسیر تبيان، ج ۴، ص ۳۲۱، (ج ۶، ص ۲۹۴)؛ *مجمع البیان*، ج ۴، ص ۵۹۵.

۱۵۴. اعراف: ۲۶.

۱۵۵. تفسیر تبيان، ج ۴، ص ۳۷۹، (ج ۶، ص ۳۶۲).

۱۵۶. اعراف: ۲۹.

۱۵۷. تفسیر تبيان، ج ۴، ص ۳۸۴، (ج ۶، ص ۳۶۷)؛ *مجمع البیان*، ج ۴، ص ۶۳۵.

۱۵۸. انفال: ۴۱.
۱۵۹. وی، محمد بن احمد بن ابراهیم بن سلیمان ابوالفضل جعفری کوفی، معروف به صابونی است که ساکن مصر بوده و در آن دیار، منزلتی داشته است. کتاب وی، فاخر در فقه مشهور است. ابن قولویه (م ۳۶۹ق) صاحب کتاب کامل الزیارات، از وی روایت می‌کند. (رجال نجاشی، ص ۳۷۴، ش ۱۰۲۲؛ فهرست شیخ طوسی، ص ۵۴۵، ش ۹۰۱؛ کامل الزیارات، ب ۱، ح ۱۷، ب ۱۴، ح ۲). علی القاعده، وزیر مغربی، به جهت سکونت در مصر، با وی آشنا شده است.
۱۶۰. تفسیر تبیان، ج ۵، ص ۱۲۳، فقه القرآن، ج ۱، ص ۲۴۴.
۱۶۱. توبه: ۲۹.
۱۶۲. تفسیر تبیان، ج ۵، ص ۲۰۳.
۱۶۳. توبه: ۳۳ (یا ۳۲).
۱۶۴. تفسیر تبیان، ج ۵، ص ۲۰۷.
۱۶۵. یونس: ۱۱.
۱۶۶. تفسیر تبیان، ج ۵، ص ۳۴۶.
۱۶۷. برای نمونه، موارد ۱۳ تا ۱۹، ۲۴، ۲۷ تا ۲۹، ۳۵، ۴۷، ۴۸ و ۵۲.
۱۶۸. به جز موردی که در متن اشاره شد، در مورد ۱۴ هم سخن وی را ملیح دانسته؛ ولی اشاره می‌کند که این وجه نیازمند تقدیری در کلام است که گویا اعتراضی بر این وجه می‌باشد.
۱۶۹. مورد ۳۹ (و الذی ذکره قوی).
۱۷۰. مورد ۱۶ (هذا ضعیف)، مورد ۳۲ (هذا الذی ذکره سهو منه).
۱۷۱. موارد ۱، ۳۳، ۳۶ و ۴۹.
۱۷۲. موارد ۴، ۱۰، ۱۲، ۲۸، ۳۰، ۳۵، ۴۰، ۴۴، ۴۵.
۱۷۳. موارد ۵، ۸، ۱۳، ۴۷.
۱۷۴. موارد ۴، ۱۸، ۲۱، ۳۰ و نیز رک: موارد ۳۹ و ۵۰.
۱۷۵. مثلاً موارد ۱۰، ۱۲، ۲۹.
۱۷۶. موارد ۱۴، ۲۱، ۲۶.
۱۷۷. مورد ۴، در مورد ۴۱ هم پس از ذکر عباراتی که عرب هنگام اغراء به کار می‌گیرد، افزوده شده است: و حکى المغربی أنه سمع من یغری بـ «وراءک» و «قدامک».
۱۷۸. مورد ۷ و مورد ۳۸ (حدثنی بعض اليهود الثقات منهم بمصر...).
۱۷۹. مورد ۴۳.
۱۸۰. مورد ۱ و ۷ و نیز رک: ۳۷.
۱۸۱. مورد ۵۴. شیخ طوسی ذیل این مورد، نظر نقل شده را با عبارت «و هو الظاهر من المذهب» تأیید می‌کند.
۱۸۲. مورد ۳۷ و نیز رک: مورد ۱۸.
۱۸۳. مورد ۲۲.
۱۸۴. مورد ۵۶.

۱۸۵. موارد ۵، ۱۳، ۲۵، ۲۷ و نیز ر.ک: مورد ۴۴.
۱۸۶. مورد ۱۶؛ البته شیخ طوسی نظری را ضعیف می‌داند.
۱۸۷. مورد ۲ (قول ربیع بن انس)، ۸ (رقمانی هم با این قول موافق است)، ۹، ۲۰ (قول فراء)، ۳۴ (قول زجاج)، ۴۵ و نیز ر.ک: مورد ۴۶.
۱۸۸. ر.ک: سیر اعلام النبلاء، ج ۱۶، ص ۳۱۳ و ج ۱۵، ص ۲۵۵ و مصادر حاشیه آن.
۱۸۹. با عبارت ابوعلی (مورد ۵) و با عبارت الجبائی (مورد ۴۹) و نیز ر.ک: مورد ۲۵.
۱۹۰. ر.ک: سیر اعلام النبلاء، ج ۱۴، ص ۱۸۳ و مصادر حاشیه آن.
۱۹۱. مورد ۸.
۱۹۲. ر.ک: سیر اعلام النبلاء، ج ۱۶، ص ۵۳۳ و مصادر حاشیه آن.
۱۹۳. مورد ۵۱.
۱۹۴. الوافی بالوفیات، ج ۲، ص ۱۷۵؛ لسان المیزان، ج ۵، ص ۷۳۷.
۱۹۵. مورد ۳۳ و ۵۵.
۱۹۶. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۶، ص ۳۶۰ و مصادر حاشیه آن.
۱۹۷. مورد ۲۰.
۱۹۸. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۰، ص ۱۱۸، ش ۱۲ و مصادر حاشیه آن.
۱۹۹. مورد ۲.
۲۰۰. مطلبی که در تبیان از الربیع بن انس نقل شده، در تفسیر طبری (ج ۱، ص ۱۵۲ و ۱۶۰ و ۱۶۲) از عمار بن الحسن از عبدالله بن ابی جعفر از پدرش از ربیع بن انس نقل شده است. ربیع بن انس در این سند، ربیع بن انس بگری خراسانی است که ابو جعفر رازی از وی روایت می‌کند (تهذیب الکمال، ج ۹، ص ۶۰ و ج ۳۳، ص ۱۹۳).
۲۰۱. مورد ۳.
۲۰۲. تفسیر تبیان، (چاپ جامعه مدرسین)، ج ۲، ص ۱۹، ۲۰ و ۶۱.
۲۰۳. همان، ص ۲۵ و ۱۵۶.
۲۰۴. همان، ص ۱۵۶، ترجمه وی را در موسوعه طبقات الفقهاء، ج ۴، ص ۳۲۷ و مصادر آن بنگرید.
۲۰۵. همان، ج ۱، ص ۱۰۹، (چاپ جامعه مدرسین، ج ۲، ص ۲۰) و ص ۱۳۵ (چاپ جامعه مدرسین، ج ۲، ص ۶۱) و ص ۱۹۵ (چاپ جامعه مدرسین، ج ۲، ص ۱۵۶).
۲۰۶. وفیات الاعیان، ج ۴، ص ۲۰۵؛ فهرست ابن ندیم، ص ۳۷ و ۸۰/اعلام زرکلی، ج ۷، ص ۲۷۹. ترجمه وی، در تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۱۲۵ در بخش مربوط به کسانی که نام آن‌ها مفضل است (در باب میم) آمده است؛ لذا احتمال تحریف در نام المفضل نیست.
۲۰۷. تبیان، ج ۱، ص ۱۰۱، (چاپ جامعه مدرسین، ج ۲، ص ۹) و ص ۳۲۱ (چاپ جامعه مدرسین، ج ۲، ص ۳۴۹) در حاشیه اشاره شده که از ازهری در تهذیب اللغة همین مطلب را نقل کرده و از مفضل با کنیه ابوطالب نحوی یاد کرده است.
۲۰۸. همان، ص ۱، (چاپ جامعه مدرسین، ج ۱، ص ۲۶۸).

۲۰۹. در *حقائق التأویل*، ص ۳۷ از کتاب المفضل بن سلمه کوفی با عنوان *ضیاء القلوب فی معانی القرآن* یاد کرده، ونیز ر.ک: ص ۳۹، امالی (سید مرتضی)، ج ۲، ص ۵۵ و ۱۴۷.
۲۱۰. در *تبیان*، ج ۱، ص ۱۰۸، (چاپ جامعه مدرسین، ج ۲، ص ۱۹) مطلبی از المفضل نقل شده که با مراجعه به دیگر تفاسیر، مخرف بودن آن از المفضل آشکار می‌شود. ر.ک: *مجمع البیان*، ج ۱، ص ۱۳۰؛ *زاد المسیر* (ابن جوزی)، ج ۱، ص ۴۰؛ *تفسیر العز بن عبدالسلام*، ص ۱۰۹؛ *تفسیر البحر المحیط*، ج ۱، ص ۲۵۱. از دیگر موارد تحریف نام وی: *سرائر*، ج ۱، ص ۲۹۴ از فضل بن سلمه در کتاب *البارع* نقل شده، ج ۲، ص ۱۸۱ از مفضل بن سلمه در کتاب *البارع* نقل شده که همین صحیح می‌باشد. در کشف *النعمة*، ج ۱، ص ۴۳ مطلبی لغوی از فضل بن سلمه در *ضیاء القلوب* نقل کرده است که تحریف آن روشن است. نیز ر.ک: *تاریخ بغداد*، ج ۵، ص ۴۱۸ (فضل بن سلمه بن عاصم)؛ *فتح الباری*، ج ۴، ص ۲۷۴؛ *نیل الأوطار*، ج ۵، ص ۲۹۰.
۲۱۱. شاید علت این که در آغاز تفسیر تبیان که از مفسران و روش آن‌ها یاد شده است، از وزیر مغربی نام برده نشده، همین امر باشد.
۲۱۲. مورد ۵۲ و نیز ر.ک: مورد ۱۵ و ۳۰.
۲۱۳. در بحث آینده که از برهان زرکشی عبارتی نقل می‌کنیم، به این بحث اشاره خواهیم نمود.
۲۱۴. البته آلوسی در تفسیر خود، فراوان از وزیر مغربی نقل کرده (ر.ک: *تفسیر آلوسی*، ج ۳، ص ۵۹ و ج ۴، ص ۹۲، ۲۳۰، ج ۵، ص ۴۹ و ج ۶، ص ۱۵۴ و ج ۷، ص ۵۴ و ج ۸، ص ۵۹، ۱۰۷)؛ ولی این مطالب، همگی در تبیان آمده و ظاهراً آلوسی به استناد تبیان، آن‌ها را به وزیر مغربی نسبت داده است.
۲۱۵. البته در مقدمه *تفسیر ابوحیان* از تفسیر ابن عطیه مغربی بسیار تمجید می‌کند؛ ولی ظاهراً وی از این مفسر، با عنوان ابن عطیه یاد می‌کند، نه مغربی.
۲۱۶. *البحر المحیط* (چاپ دارالکتب العلمیه)، ج ۱، ص ۴۰۲، (چاپ دارالفکر، ج ۱، ص ۳۸۶).
۲۱۷. مراد، چندان روشن نیست و شاید عبارت، مخرف باشد. کلمه «نکاحه» هم ظاهراً مخرف «نکاحها» است.
۲۱۸. *البحر المحیط*، (دارالکتب)، ج ۲، ص ۲۴۶، (دارالفکر، ج ۲، ص ۵۳۹).
۲۱۹. آل عمران: ۱۸۱.
۲۲۰. *البحر المحیط*، (دارالکتب)، ج ۲، ص ۲۶۱، (همان، ج ۲، ص ۵۶۵).
۲۲۱. همان، ص ۲۹۰، (همان، ص ۶۱۳، الاشد: بدل الاسد).
۲۲۲. همان، ص ۳۱۰ (همان، ص ۶۴۷).
۲۲۳. همان، ص ۴۹۴ (همان، ج ۳، ص ۱۷۳).
۲۲۴. همان، ج ۳، ص ۳۶۸ (همان، ج ۴، ص ۶۹).
۲۲۵. قال الشاعر (به جای: قال صخر الغی)، *أنت فی امره لان و الأنیث: المخنث الضعیف من الرجال* (به جای: *أنت فی امره اذا لان و ضعف و الانیث: المخنث*)، ادامه عبارت نقل نشده است.
۲۲۶. برای دیدن روایات مربوط ر.ک: *وسائل الشیعه، کتاب الوصایا، باب ۵۴: جامع احادیث الشیعه، ابواب الوصایا، باب ۳۵*.
۲۲۷. *وسائل الشیعه، ج ۱۹، ص ۲۸۳ (باب سابق، ح ۱۰)؛ جامع احادیث الشیعه، ج ۳۵، ص ۲۹۵*.

- ش ۳۵۴۲۸ (باب سابق، ج ۶).
۲۲۸. همان، ص ۳۸۱، ش ۲۴۸۰۵ (حدیث سوم باب)، همان، ش ۳۵۴۲۹ (حدیث هفتم باب)، حدیث بعدی هم یا این حدیث یکی است.
۲۲۹. تفسیر تبیان، ج ۲، ص ۳۰۹، از عبارت «اما العلم» در اواسط صفحه تا عبارت «اصل الباب الكرس: تراکب الشيء بعضه علی بعض» در ص ۳۱۰ (چاپ جامعه مدرسین، ج ۳، ص ۴۴۱ و ۴۴۲).
۲۳۰. البرهان فی علوم القرآن، تحقیق د. مرعشی و دیگران، ج ۳، ص ۶۵.
۲۳۱. الوافی بالوفیات، ج ۱۸، ص ۸۵ (چاپ داراحیاء، ج ۱۸، ص ۵۱).
۲۳۲. نعیم الطلب، ج ۶، ص ۲۵۳۴ و ۲۵۴۲.
۲۳۳. الوافی بالوفیات، ج ۱۲، ص ۴۴۶ و نیز ر.ک: الوزير المغربي، ص ۹۱.
۲۳۴. المقنع فی الامامة، ص ۵۵.
۲۳۵. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۱۹ (آدرس نخستین از مناقب از چاپ مطبوعه علمیه است)، (چاپ یوسف بقاعی، دارالاضواء، ج ۳، ص ۲۶؛ چاپ بمبئی، چاپ سنگی، ج ۳، ص ۳۱). البته پس از این، درباره دو بیت شعری که این جا به فرزند وزیر مغربی نسبت داده شده است بحث خواهیم کرد.
۲۳۶. همان، ص ۵۵-۵۷.
۲۳۷. اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۱۱۶؛ الوزير المغربي، ص ۱۴۸.
۲۳۸. مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۲۵۸، (چاپ یوسف بقاعی، ج ۱، ص ۳۱۹). در این دو چاپ، در مصراع دوم بیت دوم، به جای «لولا»، «وما» آمده، ولی در چاپ بمبئی، ج ۲، ص ۹ عبارت به همان صورت صحیح «لولا» ضبط شده است.
۲۳۹. صراط مستقیم، ج ۳، ص ۱۰.
۲۴۰. ظاهراً مراد از امام عسکری، امام هادی علیه السلام که فرزند آن حضرت، امام حسن عسکری علیه السلام است و «اسمی احمد» هم معطوف به کلمه «قبر» می باشد.
۲۴۱. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۲۶، (چاپ یوسف بقاعی، ج ۴، ص ۴۵۹؛ چاپ بمبئی، ج ۵، ص ۱۲۸).
۲۴۲. الوافی بالوفیات، ج ۱۸، ص ۸۵، ش ۸۷.
۲۴۳. مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۹، (چاپ یوسف بقاعی، ج ۳، ص ۲۶، چاپ بمبئی، ج ۳، ص ۳۱).
۲۴۴. ظاهراً محرف «سن» باشد.
۲۴۵. اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۱۱۶؛ الوزير المغربي، ص ۱۵۸.
۲۴۶. المقنع فی الامامة، ص ۷۱ و به پیروی از آن در الدرالنظیم، ص ۲۵۱.
۲۴۷. المقنع فی الامامة، ص ۵۵-۵۷.
۲۴۸. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۸۱، (چاپ یوسف بقاعی، ج ۴، ص ۱۹۷، چاپ بمبئی، ج ۵، ص ۳)؛ الوزير المغربي، ص ۱۴۹.
۲۴۹. اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۱۱۵.

۲۵۰. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۹۲ (چاپ یوسف بقاعی، ج ۴، ص ۴۲۳).
۲۵۱. همان، ج ۱، ص ۳۰۵، ج ۴، ص ۵۵ (چاپ یوسف بقاعی، ج ۱، ص ۳۶۹ و ج ۴، ص ۶۲).
۲۵۲. نگارنده به دو نسخه بسیار معتبر مناقب رجوع کرد؛ یکی از قرن ششم و هفتم که دو باب حالات امام باقر و امام جواد علیهما السلام در آن نیست و دیگری نسخه‌ای که در تاریخ ۲۴ ذی القعدة ۷۷۷ ق جزء ششم آن نگارش یافته و به رقم ۳۸۲۳ در کتابخانه آیت الله مرعشی نگاهداری می‌شود (فهرست کتابخانه آیت الله مرعشی، ج ۱۰، ص ۲۰۱). در این نسخه، در فصل حیات امام باقر علیه السلام در کلمه «المغربی» نقطه غین و باء دیده نمی‌شود؛ ولی قبل از باء، دندان کلمه آشکار است؛ لذا نمی‌توان آن را المعری خواند. قسمت‌های اخیر این نسخه از جمله فصل مربوط به حیات امام جواد علیه السلام نو نویس است؛ لذا در این بحث راهگشا نیست.
۲۵۳. کامل ابن اثیر، ج ۹، ص ۳۳۶.
۲۵۴. عمدة الطالب، ص ۲۷۵.
۲۵۵. از جمله کامل ابن اثیر، ج ۹، ص ۶۴۴، ج ۱۰، ص ۳۰؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۸، ص ۳۱۳.
۲۵۶. الاشارة الى من نال الوزارة، ص ۴۷ و ۴۸.